



آردا گویستا

عقاب هاب مانوه

اژدها در سیمای اساطیر
داستان اسکایریم

و...



تریبون آردایی

مصاحبه با کاربر 3DMahdi
مدیریت محترم وبگاه آردا

منطقه آزاد

موضوع این شماره
امتیازات پست ها

آلداریون

و

ارندیس

به همراه داستان کوتاه رنگ ها اثر کاتینا نوبل

روایت عشقی از آنسوی دریاها

سخن سردیبر

معجزه !!!

دقیقا معجزه چیه؟ شاید فکر کنیم معجزه همون حل مشکلاته یا باریدن پول از آسمون ولی تاسالا فکر کردیم معجزه می‌تونه لبخند کودکی به پدرش باشه؟ آه چرا همیشه دنبال معجزات در جاهای دیگه میگردیم! آه چرا هیچ وقت فکر نمیکنیم معجزه می‌تونه پدرش باشه ایها معجزه می‌تونه پروانه که داخل باغ وبوسه‌هاش مشغول سیاحت باشه! شاید معجزه لبخند و دلسوزی و مهربانی معجزه ن باشه حتی مشکلاتم پیامی معجزه آسا برامون به ارمغان بیارن! شاید معجزه همین امروزه اتفاقه ما را از دست ندیم چون داریم معجزاتی از دست میدیم! ای بابا! مراد ۱۳۹۳ برامون به معجزه باشه ارواها منتظرن تا ما پیشون برسیم پس آرام و آسوده قدم برم داریم ... قافله پیام معجزه ن فقط دیسکوئی متفاوت و صمیمی کنیم!

مخصوصه اش



نهمکاران این شماره :
 سردبیر: معصومه . ش
 معاون: شاهین حسنی
 مقالات: حمید عظیمی
 شاهین حسنی
 مسعود رضایی
 معصومه . ش
 حسام سعد
 مهسا . ق
 فرید روزبهائی

عناوین

صفحه آرا: معصومه . ش
 کاور ایست: ناظر تور

۶	کداریون	۱۱	رنگهای	۱۶	منطقه آزاد ۱	۲۴	تریون آردایی
۸	عقابها	۱۲	سوگ گندالف	۱۸	منطقه آزاد ۲	۲۸	اسکارلیم
۱۰	ایتنوگرافی حلقه	۱۴	آنتونی هورویتس	۲۰	اخبار آردایی	۳۰	اژدها در اساطیر
				۲۲	منطقه آزاد ۳	۳۶	بانوه بره تیل





آلداریون و سرزمین میانه

داستان آلداریون و ارندیس یکی از عجیب ترین عشق (یا بهتر است بگویم زناشویی) های آردا را روایت میکند، شاهزاده ای با وجود مخالفت های بسیار خانواده، سرزمین و همسر خود رها میکند و سالها دور از وطن خویش در سرزمین های نامکشوف و در میان آب های خروشان دریا می گذراند؛ آیا عشق به دریا و ماجراجویی تنها دلیل آلداریون از این سفرها بوده یا وی از چیزی آگاهی داشته که سایر مردمان نومه نور از آن بی اطلاع بودند؟

وی با نام تار-آلداریون به عنوان ششمین پادشاه نومه نور تاج بر سر گذاشت. وی بزرگترین کشتی های نومه نور در روزگار خویش را ساخت، مهم ترین بنادر سرزمین میانه را بنیان نهاد و باعث تقویت روابط بین نومه نور و سرزمین میانه شد.

برای اولین بار در سال ۶۰۰ دوران دوم در زمان فرمانروایی تار-الدیل توسط وئاتور نومه نوری ها پا بر سرزمین میانه گذاشتند. یکصد سال پس از این تاریخ آلداریون دیده به جهان گشود و در جوانی راه و رسم سفر در دریا را از وئاتور، که پدر بزرگ مادری وی بود، آموخت.

آلداریون که شرط موفقیت و ادامه حیات نومه نور را در ایجاد روابط با سرزمین میانه میدید تلاش نمود تا با ساکنین سرزمین میانه روابط خود را مستحکم تر کند، که متأسفانه پس از اینکه سلطنت را به دختر خویش آنکالیمه وا گذاشت این روابط رو به تیرگی گرایید و به بهره کشی از سرزمین میانه بدل گشت.

شاید بتوان مهمترین اقدام آلداریون را بنا گذاشتن وینالونده (لنگرگاه جدید) دانست. وی به جهت ایجاد جای پای محکمی برای نومه نور در سرزمین میانه در سال ۸۰۰ دوران دوم وینالونده (vinyalondë)، اولین بندر نومه نوری ها در سرزمین میانه، را بنا گذاشت؛ گرچه کار ساخت آن در دوران حیات وی به پایان نرسید. به کمک این بندر و با دستیابی به جنگل های پهناور اریادور، نومه نور توانست ناوگان دریایی خود به صورت چشم گیری افزایش دهد.

در هنگام جنگ الف ها و سائرون وینالونده، که بعدها لوند دایر و لوند دایر اند نام گرفت، یکی از دو بندر اصلی بود که نیروی های نومه نور از طریق آن وارد اریادور شدند و سائرون را به شرق راندند. این بندر بعد ها به دلیل موقعیت بسیار مناسب آن، که در دهانه رود گواتلو قرار داشت، به یکی از قطب های اصلی تجارت سرزمین میانه بدل گشت و با پشتیبانی آن بنادر پلارگیر و اومبار بنا گشت که هر کدام حائز اهمیت شایانی در وقایع سرزمین میانه هستند.

به دلیل احداث کارگاه های متعدد چوب بری و جنگل تراشی های گسترده، تا جایی که در زمان جنگ حلقه اریادور به سرزمینی بیابانی بدل گشته بود، این بندر بارها با تشویق و حمایت های سائرون مورد حمله مردمان بومی (اجداد دون لندی ها) قرار گرفت و انبار های چوب آن طعمه حریق گشت اما تا زمان سقوط نومه نور همچنان پر رونق بود.

به هر حال اقدامات او در سرزمین میانه چه نشأت گرفته از خوی استعمار گرانه وی بوده باشد و یا به دلیل خطری که از جانب سائرون احساس میکرد، تاثیر به سزایی در جلوگیری از قدرت گرفتن سائرون و مسلط شدنش بر سرزمین میانه داشته، و شاید اگر در خانه از حمایت بیشتری برخوردار بود، هیچگاه پای سائرون به نومه نور نمی رسید و وقایع ناخوشایند پس از آن اتفاق نمی افتاد.

نوشته: حسام سعد



عقاب‌ها؛ چشمان مانوه

پیش از آنکه ستارگان درخشش خود را آغاز کنند و الف‌ها و انسان‌ها از خواب برخیزند، مانوه^۱ و یاوانا^۲، دو تن از قدرتمندترین والار^۳، عقاب‌های آردا را آفریدند. یکی از خردمندترین نژادهایی که سرزمین میانه به خود دیده است. در طول دوران‌ها، این پرندگان بزرگ در خدمت مانوه بودند و اراده او را در گوشه گوشه سرزمین میانه و آمان^۴ جاری می‌ساختند.

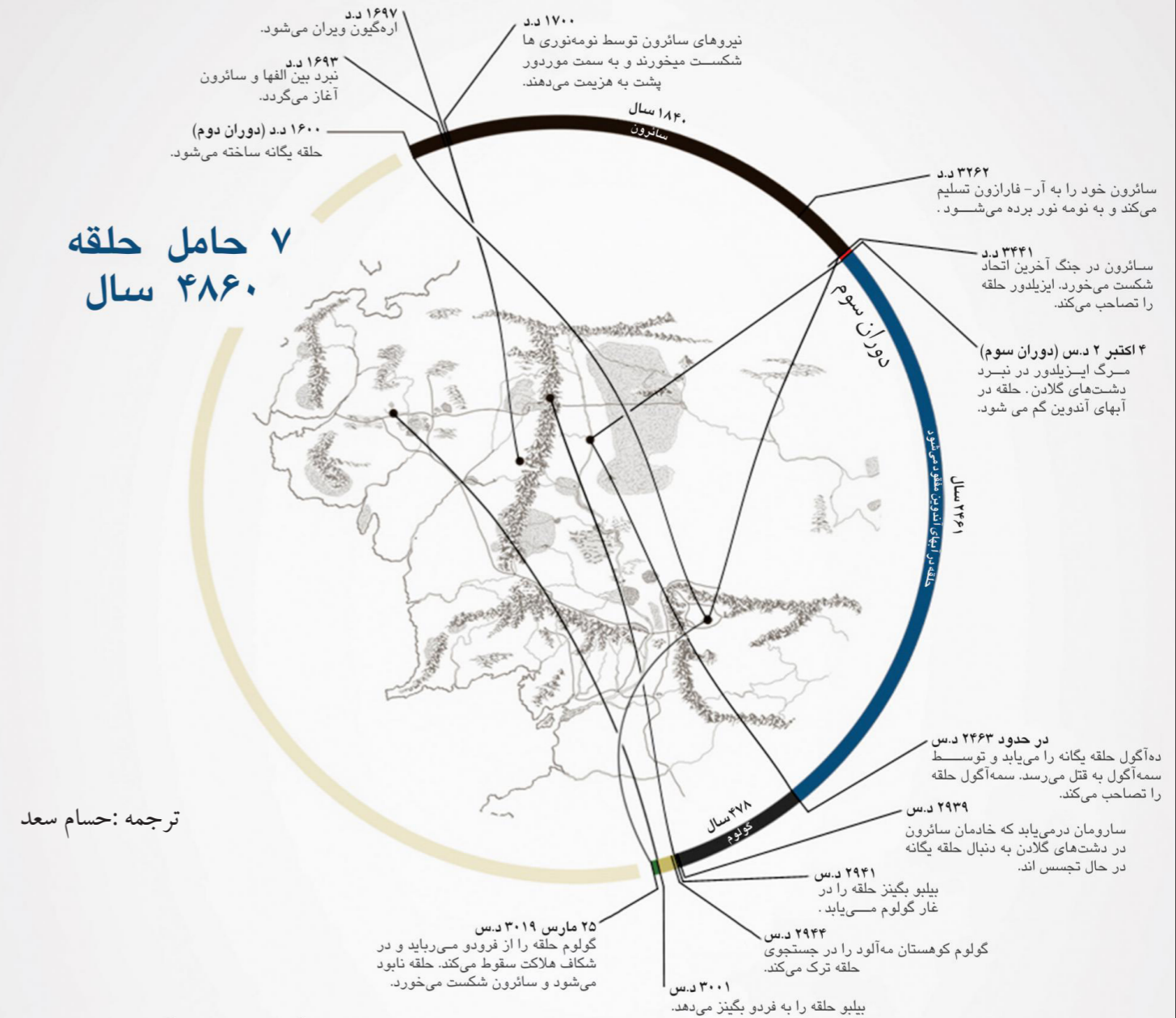
در دوران اول، عقاب‌های مانوه در کوهستان محیط^۵ در بلریاند^۶ زندگی می‌کردند و برفراز قله کریساگریم^۷ آشیان داشتند. در آن زمان، توروندور^۸ ارباب عقاب‌ها بود، بزرگترین عقاب شناخته شده در آردا! بال‌های گشوده او ۱۸۰ پا طول داشت و سریع‌تر از هر بادی پرواز می‌کرد. توروندور، مایدروس^۹، برن^{۱۰} و لوتین^{۱۱} را نجات داد و پیکر فین گولفین^{۱۲} را از چنگال مورگوت^{۱۳} رهانید. او در کنار سایر عقاب‌ها از شهر نولدور^{۱۴}، گوندولین^{۱۵}، محافظت می‌کرد و با اژدهایان آتشین دم مورگوت به نبرد پرداخت.

در دوران سوم، گواهیر^{۱۶}، ارباب باد، بر عقابهای سرزمین میانه که پس از غرق شدن بلریاند در کوهستان مه‌آلود^{۱۷} سکنی گزیده بودند، حکم می‌راند. گواهیر به همراه برادرش لاندرووال^{۱۸} و همچنین منلدور^{۱۹} و سوئیفت^{۲۰}، بیلبو و دورف‌ها را نجات دادند و در نبرد پنج سپاه^{۲۱} جنگیدند. گندالف و حاملان حلقه را یاری رساندند و در برابر دروازه‌های سیاه بانازگول نبرد کردند. عقاب‌ها، نگهبان، محافظ و یاری رسان مردم آزاد سرزمین میانه بودند در زمانی که نیاز به اوج خود می‌رسید و نشان دادند که والار مراقب فرزندان ایلوواتار^{۲۲} هستند.

نوشته: حمید عظیمی

Manwë	
Yavanna	۲
Valar	۳
Aman	۴
Encircling Mountains	۵
Beleriand	۶
Crissaegrim	۷
Thorondor	۸
Maedhros	۹
Beren	۱۰
Luthien	۱۱
Fingolfin	۱۲
Morgoth	۱۳
Noldor	۱۴
Gondolin	۱۵
Gwaihir	۱۶
Misty mountains	۱۷
Landroval	۱۸
Meneldor	۱۹
Swift	۲۰
Battle of the Five Armies	۲۱
Iluvatar's children	۲۲





ترجمه: حسام سعد

جنگ حلقه پگانه



رنگهای

احساس عجیبی دارم، نه مثل همیشه. چیزی متفاوت. نمیتونم چشمهامو روش ببندم. برای دقایقی فکر کردم، درونمو جستجو کردم چیزی را که فهمیدم دوست نداشتم. من به پوسته خالی یم فقط اینجا نشستم من جای بقیه رو گرفتم فقط چشمهامو می بندم و نفس میکشم. برای یک دقیقه، دو دقیقه، سه دقیقه نفس میکشم. فقط شاید، فقط شاید اشتباه کرده باشم. شاید من به پوسته خالی نیستم، و به گودال خراب نیستم. دوباره دزدانه نگاه میکنم زمزمه میکنم «سلام» صدای ترسوم آکوش به آرامی برمیگرده. آیا واقعا صدای خودمه؟ ترسناکه! چه اتفاقی داره میفته؟ من کجام؟ سوال بهتر میتونه این باشه «آیا تمام جهنم اینه؟»

درون من رنگهای مختلفی استفاده شده، من بی رنگم. من هیچ چیز نیستم فقط هوا وزمان هستم. تمام رنگهای من کجا رفته؟ آیا همشونو ریختم دور، عمدی بوده یا تصادفی؟ شاید تمامی رنگهام رپوده شده، ازم دزیده شده؟ هیچ رنگی نتیجه ش مرگه. من از دست دادم، زردمو، بنفشمو، قرمز، صورتی و حتی آبی مو. بدون رنگهام کسی نیستم. من واقعا وجود ندارم. بدون رنگهام بقیه چطور منو میبینن اونجوری که من دوستدارم و میخوام دیده بشم؟ بدون رنگها من به مرگ نزدیک میشم، آیا مردم؟ چه کسی مهر خروج و بر من میزنه؟ باید برم و رنگهای مختلفی پیدا کنم اما آسون نیست. هیچ برگی تصادفی نمیتونه به رنگ، رنگهای دور و برش در بیاد؟

من به رنگ زرد نیاز دارم. زرد رنگ خنده منه. این رنگ منو یاد خورشید در طول تابستون می اندازه. من عاشق اینم که خورشیدو روی پوستم بسازم. رنگ زرد به من میگه که لحظه‌هایی با ارزشی وجود داره که ما بخاطرش زندگی میکنم. عکسهای لحظه‌های ما هستن که باعث میشن ما احساس کنیم بهترین جایگاهو در دنیا داریم. از رد باعث میشه لیخند بزنم و از زندگیم متشکر باشم!

من رنگ بنفشو از دست دادم. رنگی که برام امید به ارمغان میاره. چه زندگی ای بدون بنفش میشه بدون امید روزها یکی پس از دیگری بدون هیچ نکته ای. من نیاز دارم صدای بنفش را بشنوم مثل دسته ای الوار شناور روی آب، تنها در اقیانوس. بنفش مثل ماسک من میمونه. ماسکی که من نیاز دارم تا اون رو به مبارزه بطلبم.

صورتی منو حمایت میکنه. صورتی منو حفاظت میکنه از لجنهایی که مرتب به سمتم پرتاب میشن. نه فقط در فصل زمستان. فراوانی لجن وجود دارد من خوش شانسم برای اینکه مرتباً مواجهه میشم. خبر خوب اینه که لجنها آزادن فقط میتونن پرتاب بشن و مکررادر هوا روی هم انباشته نمیشن. صورتی من مثل شتلی پولک دوزیه که جرقه میزنه و پنهان میشه و وقتی که من بهش نیاز دارم

رنگ آبی من حذف شده. چطورری جرات کردن حذف شده؟ این قدرت منه رنگ آبی پر از انرژی. چطورری میتونم به بقیه بدمش؟ من حتی نمیتونم بدون رنگ آیم نفس بکشم. آبی مثل آب میمونه که عطش منو رفع میکنه.

اشکهام سر میخورن، چندین بار نابینا گشته ام. این به رویا نیست این واقعیت ناگوار ه. دوباره درونم جستجو میکنم، هنوزم داخلش رنگی نیست. درونم فقط سیاه ترسناکه. هیچ رنگی اطرافش در حال رقصیدن نیست. فقط یه حفره سیاه من یه احساس غمناکم. چیزی سعی در درخشیدن داره. چیز و خیمی که من نیاز دارم یادش بگیرم. این مهمه، بدون رنگها، بدون رنگها چی؟ چرا رنگها انقدر مهمن؟

کسی به آرامی دست چپمو میگیره ایه آرامی درون گوش سمت چپم زمزمه میکنن.... «تکون نخور، فقط باش، من امروز عاشقتم، فردا وهمیشه «بی رنگی..... همان مرگ است!

ترجمه معصومه ش.

ترانه سوگ گاندالف

اولورین، گرداننده شعله آنور، صاحب حلقه ی ناریا، در خیزش مجدد فرمانروای تاریکی، ارباب حلقه ها، مهم ترین نقطه اتکای مردمان سرزمین میانه و هابیت ها بود. پیرمردی غرغرو و در عین حال مهربان، مردی همیشه در دل سرزمین میانه و ماجراهایش، و البته متفاوت از همه، حال به سرانجام کار خود میرسد، سرانجامی متفاوت و ماندگار. پنجه در پنجه وحشت کهن، بالای جان دورین، وحشتی از جنس آفت جان فئانور

– میدونی دورف ها در تاریکی خازاد دوم چه چیزی را بیدار کردند؟ سایه و آتش

پس آخرین ورق از زندگی گندالف خاکستری، مرغ طوفان این چنین با نبرد با بالای جان دورین و کشتن بالروگ به پایان می رسد. پس بدرود اینکائوس!

بدون گندالف امید ها به ناامیدی تبدیل می شود

ولی نه، سقوط گندالف بیهوده نبود

هنوز سفر

هنوز جستجو به پایان نرسیده است

هنوز بارقه ای از امید هست

مردمان سرزمین میانه چشم انتظار سواری سپید اند: روشن تر، موقر تر و مهربان تر از کورونیر

پس درود بر تو گندالف سپید، فرستاده ارو و خردمندترین مایار

زبان این مرثیه سینداری می باشد:

In gwidh ristennin
i fae narchannen
I Lach Anor ed ardhon gwannen
!Mithrandir, A Randir Vithren
Ú-reniathach
i amar galen
I reniad lín ne môr, nuithannen

متأسفانه از این ترانه ترجمه ای کامل ارائه نشده است اما دو ترانه دیگر در رثای گاندالف در پک آلبوم کامل موسیقی لوتر ارائه شده است که به همراه ترجمه می باشند و خواندشان خالی از لطف نیست.

ترانه ها به شرح زیر می باشند:

کوئنیایی:

A Olórin i yáresse
Mentaner i Númeherui
Tírien i Rómenori
Maiaron i oiosaila
Manan elye etevanne
?Nórie i malanelye

O Olórin whom in time past
The West-lords sent
To guard the East-lands
Of Maiar, the Ever-wise
Why did you depart from
?A country which you loved

آی اولورین که در گذر زمان، در گذشته

فرستاده ی فرمانروایان غرب

تا پاس بدارد سرزمین های شرق را

در میان مایار، خردمندترین تا ابد

چرا رها کردی

سرزمینی را که دوستش می داشتی؟

بی شک از دست دادن راهبری خردمند و دلسوز مصیبتی بزرگ برای یاران بود. گاندالف در راه دفاع از یاران و مبارزه با بالروگ مورگوث، دهشت نام نابدنی، به قعر مغاک های موریبا سقوط می کند و یاران را بی یاری خود برای مواجه شدن با سرنوشت شان رها می کند. یاران پس از مدتی وارد مرزهای لورین می شوند و با بانو گالادریل و ارباب الروند و الف های جنگلی کاراس گالادون مصاحب می شوند و برای این غم تسکینی می یابند.

الف های جنگلی برای میثراندیر، زائر خاکستری، مرثیه سرایی می کنند. نوای دلنشین و حزن انگیزشان از لابه لای درختان و بالای سر یاران شنیده می شود.

در فیلم ارباب حلقه ها در انتهای ترک Caras Galadhon با صدایElizabeth Fraser و با آهنگ سازی Howard Shore اجرا می شود.

سینداری:

!Mithrandir, Mithrandir

!A Randir Vithren

Ú-reniathachi

amar galen

I reniad lín ne môr, nuithannen

,In gwidh ristennin

i fae narchannen

I Lach Anor

ed ardhon gwannen

Calad veleg, ethuiannen

Mithrandir, Mithrandir

O Pilgrim Grey

You will not wander

the green earth

Your journey in darkness, ended

,The bonds cut

the spirit rent

The Flame of Anor

from earth departed

.A great light, blown out

میثراندیر، میثراندیر

ای زائر خاکستری

دیگر گام نخواهی زد

بر روی زمین سبز

سفرت در تاریکی، پایان یافت

بندهایت بریده شدند،

جان ات در هم شکست

شعله آنور

از زمین جدا

و

نوری بزرگ خاموش گشته

جمع آوری: مسعود رضایی



آنتونی هوروویتس^۱ متولد پنجم آوریل ۱۹۵۵، داستان پرداز و نمایشنامه نویس پرکار بریتانیایی در زمینه داستان های اسرار آمیز است. آثار او برای کودکان و نوجوانان شامل: مجموعه برادران دایموند^۲، مجموعه آلكس رایدرد^۳ و مجموعه قدرت پنج نگهبان^۴ است. آثار او برای بزرگسالان شامل رمان و نمایشنامه بازی ذهن^۵ و رمان شرلوک هلمز؛ خانه ابریشم^۶ است. او همچنین در زمینه نوشتن فیلمنامه برای مجموعه های تلویزیونی بسیار فعال است که مشهورترین آن ها مجموعه هر کول پوارو است.

Anthony Horowitz ۱

The Diamond Brothers ۲

Alex Rider ۳

The Power of Five ۴

Mindgame ۵

The House of Silk ۶



معرفی آثار:

۱-مجموعه برادران دایموند:

این مجموعه شامل هشت کتاب با نام های: شکلات قلقلی فالکون(۱۹۸۶)، دشمن ملت؛ شماره ۲(۱۹۸۷)، جنوب از جنوب شرقی(۱۹۹۱)، مرد مرموز(۲۰۰۳)، شیرینی فرانسوی(۲۰۰۳)، می دانم چهارشنبه قبل چه کرده ای!(۲۰۰۳)، آن یونانی که کریسمس را دزدید(۲۰۰۸) و شعاع کوسه گمشده(هنوز منتشر نشده است) می باشد.

در این سری کتاب ها، داستان های شوخ طبعانه بدترین کارگاه خصوصی دنیا، تیم دایموند و برادر کوچکش نیک دایموند را دنبال می کنیم. مخاطب این مجموعه رده سنی کودک است. این سری کتاب ها مملو از شوخی های با مزه، جملات ریتمیک، زبان محاوره و فرهنگ عامه و همچنین موقعیت های عجیب و غریب است.

کلیه کتاب های این مجموعه در سال ۲۰۰۷ و با طرح جلد های جدید، مجددا منتشر شد.

۲-مجموعه آلكس رایدرد:

این مجموعه شامل ده کتاب با عناوین: توفان شکن(۲۰۰۰)، نقطه سفید(۲۰۰۱)، کلید اسکلت(۲۰۰۲)، حمله عقاب(۲۰۰۳)، عقرب(۲۰۰۴)، فرشته کشتی(۲۰۰۵)، مار سر(۲۰۰۷)، اشک تمساح(۲۰۰۹)، عقرب برمی خیزد(۲۰۱۱) و رولت روسی(۲۰۱۳) می باشد.

این مجموعه داستان برای گروه سنی نوجوان نوشته شده و درباره ماجراهای یک جاسوس چهارده ساله به نام آلكس رایدرد است.

این مجموعه در ایران توسط انتشارات «ایران بان» ترجمه و چاپ شده است.

۳-مجموعه قدرت پنج نگهبان:

این مجموعه شامل پنج کتاب با عنوان های: دروازه کلاغ(۲۰۰۵)، ستاره اهریمنی(۲۰۰۶) طلوع تاریکی(۲۰۰۷)، شهر مردگان(۲۰۰۸) و فراموشی(۲۰۱۲) است.

این مجموعه فانتزی ترین اثر هوروویتس است و در واقع بازنگری مجموعه پنتاگرام است که هوروویتس آن را در دهه ۸۰ نیمه تمام رها کرد.

این مجموعه، داستان پنج نوجوان چهارده تا پانزده ساله را روایت می کند که مقدر است موجودات مرموزی را که تنها با عنوان «پیشینیان» شناخته می شوند، شکست دهند. این نوجوانان، متیو فریمن، پدرو، اسکات تایلر، جیمی تایلر و اسکارلت آدامز نام دارند. متیو رهبری آنان را به عهده دارد. این نوجوانان ده هزار سال پیش در نبردی سهمگین با پیشینیان و با استفاده از قدرت های جادویی خود به پیروزی رسیدند و آن ها را به دنیایی دیگر تبعید کردند و به نگهبانان دروازه معروف شدند. اکنون و پس از گذشت ده هزار سال، پیشینیان تلاش دارند تا از تبعید گاه خود بگریزند و دوباره وارد دنیای ما شوند. در این راه برخی از انسان ها که فریب وعده های پیشینیان را خورده اند، به آن ها کمک می کنند. نگهبانان دروازه دو باره درخواستی اند اما یک دیگر را نمی شناسند ولی تقدیر چنین است که آن ها دوباره در کنار هم قرار گیرند تا در نبردی نهایی به مصاف پیشینیان بروند.

این مجموعه در ایران با ترجمه خانم «گیتا گرکانی» و توسط انتشارات «کتابسرای تندیس» منتشر شده است.

نوشته حمید عظیمی

زندگی نامه:

آنتونی هوروویتس در استانمور و در یک خانواده ثروتمند یهودی به دنیا آمد. آنتونی کودکی چاق و غمگین بود و تنها سرگرمی لذت بخش خواندن کتاب های کتابخانه پدرش بود. در سن هشت سالگی، آنتونی به مدرسه شبانه روزی اورلی فارم در هاروی میدل سکس فرستاده شد. در آنجا او هم کلاسی هایش را با داستان هایی که خوانده بود، سرگرم می کرد. هوروویتس دوران مدرسه اش با عنوان تجربه ای وحشتناک یاد می کند و به خاطر می آورد که اغلب از مدیر مدرسه کتک می خورده است. در سن ۱۳ سالگی به مدرسه راگی رفت و متوجه علاقه اش به نویسندگی شد.

هوروویتس همواره مادرش را به خاطر اینکه او را با فرانکشترین و دراکولا آشنا کرد، ستایش می کند. او همچنین برای تولد سیزده سالگی آنتونی یک جمجمه انسان به او هدیه داد. هوروویتس در یک مصاحبه عنوان داشت که این کار همیشه به یاد او می آورد که باید داستانش را تمام کند، زیرا به زودی شبیه همان جمجمه خواهد شد. هوروویتس از کودکی می دانست که می خواهد نویسنده شود؛ به گفته خودش «تنها زمانی که واقعا احساس خوشحالی می کردم زمانی بود که می نوشتم.» او در سال ۱۹۷۷ با درجه کارشناسی در رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه یورک^۱ فارغ التحصیل شد.

هوروویتس حداقل در یک مصاحبه ادعا کرده است که باور دارد اچ. پی. لاکرافت اثر داستانش، نکرانامیکون را بر اساس یک متن واقعی نوشته و وی بخشی از آن متن را خوانده است.

پدر هوروویتس با برخی از سیاستمداران نخست وزیر هارولد ویلسون و از جمله اریک میلر در ارتباط بود. وی پس از ورشکستگی تمام دارایی هایش را به یک بانک در سوئیس منتقل کرد. او زمانی که فرزندش آنتونی ۲۲ سال داشت بر اثر سرطان در گذشت و علی رغم سال ها پیگیری، خانواده اش هیچگاه نتوانستند دارایی گم شده او را پیدا کنند.

هوروویتس اکنون در مرکز شهر لندن و با همسرش جیل گرین^۲ که در پانزدهم آوریل سال ۱۹۸۸ در هنگ کنگ با او ازدواج کرد، زندگی می کند. گرین تهیه کننده مجموعه تلویزیونی نبرد فویل^۳ است که هوروویتس نویسنده گی آن را بر عهده دارد. آن ها دو پسر با نام های نیکولاس مارک^۴ هوروویتس (متولد ۱۹۸۹) و کاسیان جیمز^۵ هوروویتس (متولد ۱۹۹۱) دارند. او همواره از خانواده اش به عنوان یکی از عوامل موفقیتش یاد می کند و اظهار می دارد آن ها در به دست آوردن ایده و تحقیات برای آثارش به او کمک می کنند. هوروویتس همچنین از بانیان موسسه خیره حمایت از کودکان کیدز کپ است.

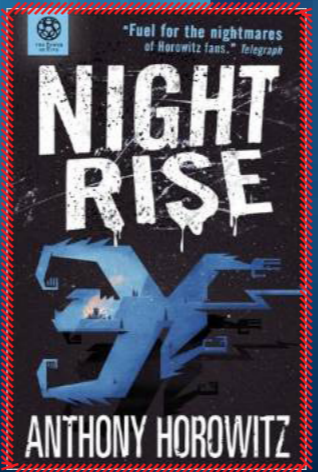
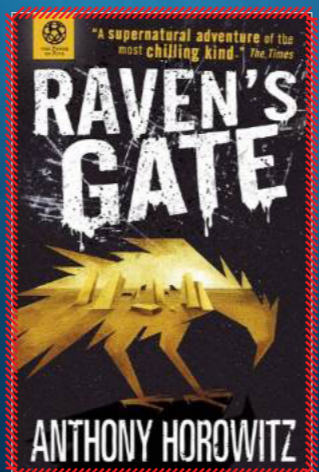
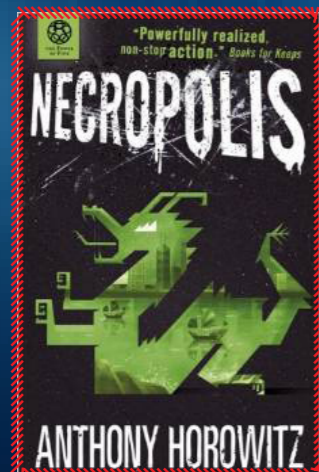
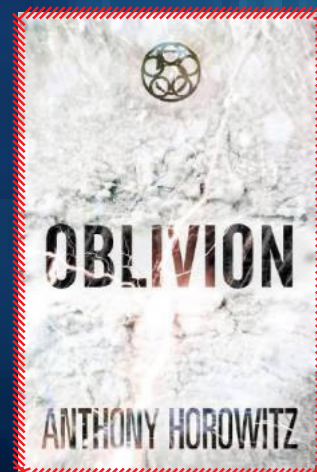
University of York ۱

Jill Green ۲

Foyle's War ۳

Nicholas Mark ۴

Cassian James ۵



مثبت و منفی در پست ها آری یا خیر

اواخر سال ۸۹ بود که تو فروم ماهاناکسار عضو شدم فرومی ساده و نه چندان پیشرفته اما قدیمی و تاریخی به نوعی شاید همین تاریخی بودنش، بود که به نوعی اون رو شبیه به شهر ارواح کرده بودش انگار ملکور آن دارک لورد اعظم بر آن حکم فرمایی می کرد ساعت ها باید تو فروم سر می کردی که تا شاید یه نفر پیدا بشه، و شاید همین موضوع خلوتیش باعث می شد که اون موقع ها کم تر بحث بشه تو تایپیک ها اما وقتی هم که بحث می شد توش به نوعی جنگ بود یه جنگ تمام عیار بین الف های غرب زده و انسان های آزاد و همیشه این جنگ بی نتیجه بوده و هست و شاید خواهد بود یادم میاد که بیش ترین کاربران آنلاین همزمانش ۱۱ نفر بود اما اون موقع ها هم یه طلسمی داشت که دوس داشتی همیشه توش باشی این روند ادامه داشت، تا چند سال پیش که همه چیز عوض شد پایان پادشاهی دارک لورد بود، با اومدن سری فیلم های هایت و تغییر قالب فروم کاربران جدید و به نوعی نیروهای تازه ای وارد فروم شدن، فروم به جنب و جوش افتاده و بخش های متنوع زیادی به فروم اضافه شد نمونه ی بارز این تغییرات گزینه ی مثبت و منفی در پست ها بود که در فروم قدیمی وجود نداشت، کاربران تازه وارد باعث ایجاد تایپیک های متنوع و بحث های مکرر شد و همین کار باعث استفاده کاربران از گزینه های مثبت و منفی شد و شاید همین کار باعث جذابیت خاصی در بین کاربران شد اما رفته رفته این کار به نوعی جلوه ی دیگه ای پیدا کرد و سوال پیش آورد که ایا مثبت های بیشتر نشان دهنده ی محبوب بودن کاربر است؟!

شاید در بین بعضی از خوانندگان این سوال وجود داشته باشه که :

«در فروم ایا داشتن تعداد پست ها و مثبت های بیشتر نشانه ی بزرگ بودن شخص تو فروم هست و ایا باید سعی کرد که تعداد پست های خود را بیشتر کنیم تا احترام بیشتری تو فروم داشته باشیم؟! »
پاسخ به این سوال خیلی سخته به نظرم فروم آردا داره به فعالیت چندین ساله خودش به طور مستمر ادامه می ده کاربران میان و میرن بعضی های خیلی می موندن و بعضی ها هم خیلی کم و اون هایی که می موندن شاید می خوان خودشون رو به نوعی نشون بدن و این کار رو با بالا بردن تعداد پست ها و مثبت ها انجام می دن شاید در نگاه اول کار معقولانه ای به نظر برسه، منی که تازه وارد هستم می خوام به نوعی خودم رو به بقیه نشون بدم و بگم که من هم هستم اما ایا با این عمل و این کار درسته؟ بالا بودن پست ها و مثبت ها آیا نشانه ی بزرگی شخص تو فرومه؟!

«تعداد پست و امتیاز مثبت اصلا معیار مناسبی برای بزرگی یا احترام نیست، بزرگی به خود شخص بر میگردد و احترام با احترام به دست میاد. تعداد پست زیاد تنها نشان دهنده میزان فعالیت یه نفره نه صرفا فعالیت مثبت. محتوای پستهاست که نشون میده اون شخص چقدر اطلاعات داره، لحن صحبت کردن هست که برای شخص احترام ایجاد میکنه »
نقل و قولی بود از جناب مهدی وبمستر اردا شخصی که از قدیم تا به حال تو فروم بوده، اما یه نقل و قول دیگه این بار از جناب تور رو هم بخونیم بد نیست :

«تعداد پست یا امتیاز معرف شخصیت کاربران؟! به هیچ وجه. بنظر من کاربرانی که در فروم هستند که ما بهشون احترام میداریم این احترام رو تعداد پست یا امتیازات و این اعداد و ارقام براشون نیاوردن. بلکه این محتوای پست هاشون بوده که براشون احترام آورده.»

و اما به گفته های کاربر حمید که می شه کاربر تازه وارد تری نسب به دو عزیز دیگر هستند اما الان به قطع می توان گفت از فعالان سایت هستند :

« چیزی که توی فروم برای یک کاربر احترام کسب می کنه در مرحله اول رفتار و منش اون کاربر در برخورد با دیگرانه و در مرحله دوم کیفیت و بار مفهومی پستهایی که میده. و الا تعداد بالای پست داشتن فکر نکنم کار چندان دشواری باشه!»

هر سه کاربر به نوعی باهم هم عقیده هستند که بزرگی و احترام در نوع محتوا و لحن صحبت کردن کاربران هستش توجه کنید این گزارش جدا گانه از هر کدوم از این سه عزیز گرفته شده و اصن از این که نفر بعدی برای گزارش گرفتن کدام شخص هست رو هیچ کدوم از دوستان نمی دونند اما هر سه در یه چیز باهم هم عقیده هستند و اون این که محتوای پست ها نشان دهنده ی احترام و بزرگی نسبت به اون شخصه نه تعداد زیاد پست ها و مثبت ها، اما تو این وسط هم نظرات تا حدودی مدرن تری هم وجود دارند :

”خب اگه دوره های اول بازگشایی سایت بود باید میگفتم که بله، تعداد بالای پست یه جورایی با مطرح تر شدن فرد و پررنگ تر شدنش توی جمع کاربر ها رابطه ی مستقیم داشت، چون در واقع راه دیگه ای برای ابراز وجود نبود توی سایت، اما حالا با توجه به بخش های مختلف سایت و فعالیت های اقماری که بوجود اومده همیشه اینجوری قضیه رو بررسی کرد، شاید یه کاربر با اینکه توی فروم پستای آنچنانی نداده اما توی نمایه ها خیلی شناخته شده س یا توی بخش های دیگه مثل پاد کست، مجله و در باره ی مثبت و منفی ها هم همیشه با قاطعیت نظر داد، چون کاملا سلیقه ایه، خیلی وقتا خود من پستی دادم سرشار از چرند و پرند که اگه دست خودم بود منفی هم میدادم به خودم، اما یه سری بهش مثبت میدن، این مثبت میتونه بخاطر همون محتویات چرت و پرت باشه، بخاطر علاقتشون به من باشه، بخاطر هم رنگ جماعت شدن باشه و غیره... پس روی تعداد مثبتا نظری ندارم، هر چند وجودش به عنوان یه محرک برای پستای پر محتوا لازمه...»

عقیده ی جالبی بود از جناب تورین تورامبار یا همون کاربر ت.ت که همگی با عقاید مدرنیزه شده ی آنتی غریبش آشنا هستیم. ایشون نظر خوشون رو داشتن در مورد تعداد پست ها، و به نظرشون تعداد زیاد پست ها به نوعی در شناسوندن خود تو فروم موثر باشه اما یه نکته ی جالبی هست که خود ایشون تعداد پست های بالایی ندارند اما یه شخص شناخته شده تو فروم هستن و از طرفی یه نکته جالبی گفتن در مورد نحوی مثبت و منفی دادن و اون این بود که به نظر ایشون این گزینه ها کاملا سلیقه ای هستش، کاربر الوه در صحبتی که باهاش داشتم به این موضوع اشاره داشت که هستند پست هایی در شورای خردمندان که محتوای بالایی دارند اما فاقد مثبت های زیادی هستند و آیا این نشون دهنده ی اینه که اون پست ها ارزش کمی دارند اما در برخی مثل نظرسنجی و یا یاران حلقه پست هایی وجود دارند که مثبت های زیادی دارند اما محتوای بالایی ندارند

« مثبت و منفی خب دقیقا نشون دهنده ی با ارزش بودن یا کم ارزش بودن پست ها نیست، ما پست های پر ارزش بسیار زیاد داریم که در سال های قبل از به وجود اومدن سیستم مثبت و منفی زده شدن، و حالا خب چون اون زیرها رفتن، کسی زیاد سراغشون نمیره و خب مثبت هم نمیگیرن هر مثبتی که داده میشه نشونه ی باارزش بودن اون پست نیست، خیلی از اسپم هامون که پاک میکنیم مثبت دارن! اما بعضی پست هایی که درش بحث انجام میشه حتی بدون مثبت هم ندارن! آیا نشونه ی چیزی هست اون مثبت داشتن یا اون مثبت نداشتن؟!»

همین طور که جناب الوه گفت هستند پست هایی در شورای خردمندان که ارزش بالایی دارند اما فاقد مثبت زیادی هستند و بلعکس پست هایی در سایر جاها که فاقد ازش زیادی هستند اما مثبت بالایی دارند و دلیل این کار شاید بی لطفی باشد که دوستان به پست های تخصصی دارند و این نشان دهنده ی سلیقه ای بودن استفاده از مثبت و منفی در بین کاربران هستش، همون طور که اول گفتم صحبت در ین زمینه خیلی طولانی و زیاد و شاید حوصله ی خواننده هم سر بره اما برای این که بتونم یه نتیجه گیری کنم از گزارشی که تهیه کردم می تونم بگم که دوستان همشون تو یه نظر مشترک بودن که تعداد بالای پست ها و مثبت ها نشون دهنده ی حترام و بزرگی نیست بلکه نحوی صحبت کردن و اطلاعات داشتن در پست ها و تایپیک ها برای شخص بزرگی و احترام کسب می کنه در واقع محبوب بودن در فروم فقط بخاطر تعداد پست یا مثبت نیست جدای از اون نوع شخصیت کاربر،روابط عمومی و اخلاق و منشش در فروم در این امر موثره ممکنه اون کاربر پست های کمی داشته باشه ولی به بهبود شرایط فروم کمک کرده باشه خیلی از دوستان رو میشناسم که پست های کمی دارن ولی بخوبی تونستن محفلی یا گروهی رو در فروم بخوبی هدایت کنند و یا جمعی رو به فعالیت در فروم علاقه مند کنند. فقط قوانین یا اطلاعات ما نیست که بحث جذب مخاطب میشه. شخصیت ما و رفتاری که با مخاطبمون داریم ممکنه باعث جذابیت یا دفع بشه.عکس این حالت هم هست مثلا دوستانی هستند که پست های مفید و گزیده ای دارند ولی چندان رابطه ای با بقیه کاربران ندارند ولی اون حس تعهد و مسئولیت پذیری اونا باعث محبوبیت اونا میشه.

در پایان جناب آر-فاززوان به نکاتی اشاره کردن که برای پایان بردن مقاله فکر کنم جالب می تونه باشه :

به دلایلی اشاره کنیم که ممکنه کاربران به یک شخص مثبت بدن:

۱- ممکنه این مثبت صرفا براثر دوستی و حس محبت نسبت به کاربریه که پست رو گذاشته

۲- موافق یا مخالف بودن با اون پست

۳- تشکر کردن از زحمتی که کاربر برای اون پست کشیده

۴- استدلال و منطقی که پشت هر پست هست،ممکنه کسی از پستی منطقی و دقیق خوشش بیاد،و یا کس دیگه ای از پستی احساسی خوشش بیاد

۵- رفتاری که کاربر در پستش داره،غرور و تکبر و پست گذاشتن بخاطر فخر فروشی و تعریف از خود ناخودآگاه باعث دلزدگی میشه در مقابلش صبر و حوصله در بحث، علاقه به تولید محتوایی مفید،تواضع و مناعت طبع باعث اشتیاق کاربران برای مثبت دادن به یک پست میشه

۶- حس تعهد کاربر میتونه جذاب باشه مثلا کاربری رو میبینیم که با اینکه از بزرگان سایته ولی همیشه به بقیه کاربران کمک میکنه و یه جور راهنماست و یا کاربری رو می بینیم که با اینکه عضوی جدید ولی سریع با فروم بر خرده و دوست داره باعث جذب بقیه بشه و نقش راهنما رو سعی میکنه ایفا کنه

جمع آوری و تهیه :شاهین حسنی



”هورین یکه و تنها ماند، پس سپرش را به کناری افکند و با دو دست تبر را سلاح خود ساخت. آمده است که تبر در خون سیاه محافظان ترول گوتموگ بخار می کرد تا آنکه تبر فرسوده شده و هورین هر بار که یکی از دشمنان را می کشت فریاد می زد « آئوره انتولوا! » هفتاد بار این فریاد را سر داد. به فرمان موگوث زنده گرفتندش زیرا اورک ها با او گلاویز شده بودند و رهایش نمی کردند و او هنوز با تبر دست و پاهایشان را می انداخت و هر بار نفرات تازه از راه می رسید ، تا آن که عاقبت افتاد و زیر اجساد دشمنان مدفون شد. ان گاه گوتموگ به بند کشید و ریشخند کنان به انگباند برد ... »

هیت هولم، نبرد نیرنایت آرنوید یاد، دقایقی قبل از غروب خورشید

هستند در اردا انسان ها و الف ها و یا دورف هایی که یاد ان ها در ذهن هایمان باقی می ماند و به راحتی دلیری ها و شجاعت های آنان را از یاد ها نمی روند، هورین تالیون و پسرش تورین تورامبار از خاندان هادور، که هیچ گاه ملکور آن ها را از یاد نخواهد برد، فین گولفین شاه برین نولدور که شاید الف های آزاده از آن به نیکی یاد کنند، لگولاس، گیملی و اراگورن پسر آراتورن سه یار حلقه که از سه نزد در یاد ها باقی خواهند ماند و چندین شخص دیگر که هر یکی در یاد ها باقی خواهند ماند.

یک روز بهاری با آن هوای دلنشینش ، که دقیقا ۱۸ خرداد بود دوست گفتیم و وارد فروم شدیم که یهو و با یه نظرسنجی مبهم بر خورد کردم :

« به نظر شما ماهرترین، بزرگ ترین و قدرتمند ترین جنگجوی اردا چه کسی است؟! »

واقعا می شد گفت که از سخت ترین نظرسنجی های فروم بود مخصوصا در زمانی که صلحی کوتاه بین الف های غرب زده و انسان های ازاد در فروم برقرار شده بود، اما با این نظرسنجی دوباره شعله های جنگ بر افروخته می شد و بوی جنگ را می داد و این کار زمانی دردناک تر می شد وقتی می فهمیدی که توسط دو الف یکی آرون که پرچم دادر الف های غرب زده هست و الف دیگر که ستون پنجم دشمن می باشد و خود را حامی انسان های آزاد می داند، این شخص کسی نیست جز لرد دوریات یا همون ردا کبود با کبود ردا یا کلا هر چی که ملیان دوس داره !!!!!

گزینه ها به ترتیب :

- ۱- فین گولفین لرد برین نولدور کسی که تنها به جنگ دارک لورد اعظم ملکور رفت
- ۲- هورین تالیون فرمانده ی مردم آزاد هادور و کشنده ی ۷۰ ترول
- ۳- لگولاس الف سیاه پیشه یاور حلقه
- ۴- گلورفیندل الف بزرگ دوران سوم کشته بالروگ نجات یافته از مرگ
- ۵- اراگورن پسر آراتورن ورث تاج و تخت ایسیلدور
- ۶- به لگ کمانگیر استاد کمان در کل آردا
- ۷- شاه جادو پیشه خادم بی چون و چرای ساثرون
- ۸- تورین تورامبار کشنده ی گلارونگ اژدهای دست اموز دارک لورد اعظم
- ۹- مایدروس رانده شده از غرب
- ۱۰- هلم پتک مش
- ۱۱- گیملی دورف یاور آراگورن و لگولاس و یاور حلقه
- ۱۲- برومیر تکاور گاندور نمونه ی انسان ازاد و یاور حلقه

گزینه های سختی در این لیست وجود داشتند که نظرسنجی رو برای کاربران سخت می کرد، از طرفی فین گولفین و هورین شاید سخت ترین گزینه های انتخابی بود و از طرفی همین دو گزینه آرامش کوتاه الف و انسان های فروم را بهم می زد و از طرفی به لگ و تورین هم در رده های بعدی قرار داشتند و شاید همین چهار گزینه ، گزینه های سختی بودن برای کاربران، فین گولفین و رشادت های عظیمی که انجام داده بود کسی که تن به تن با ملکور جنگیده بود و به حرف برادرش فنانور ان لورد بی باک الف گوش فرا داده بود و به سرزمین دیگر کوچ کره بود از طرفی هورین از خاندان هادور کسی که با بی باکی تمام در نبرد نیرنایت آرنوید جنگیده بود و به راستی همو بود که از تورگون شاه برین گوندولین دفاع کرد. تورین پسرش دست کمی از پدر نداشت انسانی ازاده در گیر طلسمی شوم از طرف دارک لورد اعظم تمام اعصار و دوستش بلگ که هر نسانی آرزوی همراهی با او را داشت. وجود این گزینه های سخت کمی شخصیت های دیگر را کم تر می کرد بورومیر در آخرین لحظات کاری که برای هایت ها انجام داد و یا لگولاس و گیملی در کنار آراگورن کار بزرگی کردن و یا گلورفیندل کسی که با بالروگ خادم سیاه ملکور جنگیده بود و به جرات از الف های بزرگ دوران سوم بود و حتی اراگورن وارث ایسیلدور و راث پادشاهی او.

از طرفی با وجود گزینه های سختی که بود، کاربرانی هم بودن که اشخاص دیگه رو هم مد نظرشون بود ، برای مثال فنانور و ایسلدور یکی الف و دیگری انسان و به نظرشون در این دو شخص کوتاهی شده.

نکته ی قابل توجه دیگه ای که تو این نظرسنجی از طرف برخی کاربران مطرح شده بود تفاوت بین شجاعت ، قدرتمند ترین و ماهر ترین بود که باعث به وجود آمدن یک سری بحث ها و شبهات شد و همین موضوع باعث که ذکر اون ها شاید زیاد جالب نباشه اما استدلال های طرفین بحث واقعا منطقی بود ، شاید این ریط بینی کاربران نشون می ده که نظرسنجی ها از این به بعد به صورت دقیق تر و شفاف تر طرح بشن تا کاربران بهتر بتونند تصمیم گری کنند.

این نظرسنجی تا ۱۸ تیر روی صفحه ی اصلی فروم بود تا این که نظرسنجی ۵۴ جایگزین اون شد و در کل ۱۳۰ رای جمع شد و نتیجه ی تامل بر انگیزی رو رقم زد :

نفر اول : فین گولفین و آراگورن با ۲۶ رای

نفر دوم : هورین تالیون و لگولاس با ۲۱ رای

نفر سوم : تورین تورامبار با ۱۲ رای

نتایج تا حدودی از اول معلوم بود وجود هورین و فین گولین کار رو سخت کرده بود و همون طور که مشاهده شد نفرات اول و دوم هم این دو شدن اما آراگورن و لگولاس هم در این بین شاید اصلا کسی بهش توجه ای نکرده و در عین نا باوری اول و دوم شدن به همراه فین گولفین و هورین ، با بررسی پست ها می بینیم که اصلا حرفی از این دو زده نشده و تمام حرف و حدیث ها بین دو شخص معروف بود، شاید بشه گفت که اگه اشخاصی که به اراگورن و لگولاس رای دادن شناختی از هورین و فین گولفین نداشته و شاید اصلا کتاب سیلماریلیون رو نخونده و به همین خاطر در نگاه اول به اراگورن و لگولاس رای دادن مخصوصا لگولاس که دوباره با فیلم هایت بر سر زبون ها افتاده...

نگاه کوتاه ی بود بر نظرسنجی پر حرف و حدیث ۵۳ که با این که تموم شده وقتش اما تا پیکش بازه برای ادامه بحث ها

جمع آوری : شاهین حسنی

در بررسی نظرسنجی بعدی مارا همراهی کنید!



هیولایی شبیه گالوم در میان کوه

توریستی چینی در میان سنگ هایی در یک دره، عکس هایی از یک جانور شبیه انسان گرفته است، این تصویر توریستی چینی در میان سنگ هایی در یک دره، عکس هایی از یک جانور شبیه انسان گرفته است، این تصویر شبیه شخصیت « گلوم » در فیلم « هابیت » است. این توریست چینی از چیزی که در نزدیکی کمپینگشان در پکن دیده، بسیار تعجب کرده بود. به عبارتی او هیولایی عجیب دیده بود. این مرد به همراه دوستانش در دره ای در « هوآرو » پکن، مستقر شده بودند، در نزدیکی محل اقامتشان با جانوری شبیه انسان روبرو می شود و از آن صحنه چندین عکس ثبت می کند. سپس عکس ها را به صورت آنلاین بررسی می کند و به هوبت غیر انسانی بودن موجود پی می برد. این توریست عکاس گفته است: «من برای دیدن اطراف قدم می زدم، و ناگهان یک هیولا را دیدم. در آن زمان توانستم فقط چند عکس از او بگیرم، اما الان از کاری که کرده ام و جسارتی که در آن لحظه داشته ام وحشت می کنم.» با این حال بحث هایی در گرفتن این عکس ها و توضیحاتی که بعد از انتشار آنها صورت گرفته است وجود دارد.



حضور اندی سرکیس در قسمت بعدی جنگ ستارگان در سال ۲۰۱۵

فیلمبرداری قسمت هشتم « جنگ ستارگان » در سال ۲۰۱۵ در استودیوی آغاز خواهد شد. حضور اندی سرکیس در این فیلم تأیید شده. دیگر بازیگرانی که در کنار سرکیس نقش آفرینی میکنند. جان بوئیگا، دیزی ریدلی، آدام درایور، اسکار ایزاک، دونالد کلیسون و ماکس فون زودوف میباشند. بازیگران اصلی جنگ ستارگان هریسون فورد، کری فیشر، مارک همیل، آنتونی دانیلز، پیتر میهيو و کنی بیکر نیز به گروه جدید بازیگران خواهند پیوست اما در مورد نقش هر کدام از آنها گزارشی داده نشده



تمایل پیتر جکسون برای کارگردانی سریال دکتر هو

پیتر جکسون بار دیگر تأیید کرد که همچنان علاقمند به کارگردانی یکی از قسمت های سریال «دکتر هو» است. وی که سازنده سه گانه «ارباب حلقه ها» است از ابتدای پخش این سریال در بریتانیا طرفدار آن بوده و بسیار دوست دارد تا یکی از قسمتهای آنرا کارگردانی کند.

وی حتی درخواست کرده بجای دادن دستمزد به وی، یکی از «دالک های طلایی» (نژادی موجودات فضایی) را به او بدهند. در این مورد حتی در کریسمس با «استیون موفات» تهیه کننده فعلی سریال نیز گفتگو کرده است و به وی گفته است که اصلاً هم شوخی نمی کرده و بر تصمیمش برای کارگردانی مُصر است! باید منتظر ماند و دید آیا این اتفاق رخ میدهد یا خیر.



جمع آوری از مهساق



با سلام و دورد بر خوانندگان عزیز

این به بخش تازه ای هست که برای مجله در نظر گرفتیم {اصن عادم باید پیشرفت کنه , پیشرفت خوبه خیلی خوبه :} الان خواستیم به جمله ی بوزورگ بگم که نیومد - { الان دقیقا ربط جمله ی قبل که بخش تازه ای و پیشرفت رو نمی دونم :}(((, حالا { خنده ی شیطانی اصلا بزرگ:} {

خب این بخش در واقع نقد های شما بزرگوران و یا دل گرمی های شماست که در این شش شماره به تیم مجله دادین و من قسمت هایی از اون رو از تاپیک «انتشار مجله اردا» و یا کامنت های شماست که در هر شماره برامون نوشتین :ایکس که من گلچین کردم و به اون ها پاسخ کوتاه دادم:(((, و در واقع این کار هم به نوع صحبت دو طرفه بین کادر مجله و شما خوانندگان هست و هم این ک نشون بدیم که به نقد شماها احترام می زاریم و سعی می کنیم اون ها رو بر طرف کنیم در واقع نقد خیلی خوبه , نقد عادم رو پیشرفت می ده هر چی شما بیشتر نقد کنی ما بیشتر پیشرفت می کنیم تو پرانتز اینا رو فرمالیته گوتم ها شما اگه نقد داری بیا اون جا به خود من بوگو تا بر طرفش کنم شما باید فقط تعریف کنید و گرنه { اصلا ب به خنده ی شیطانیت نیز داریم { و کلا آره دیگه:دی دو تا چیز دیگه می مونه :

۱- این که شما شاید در نگاه اول بگید من اصلا نم اما واقع عایا اصلا این قدر نمک داره با اون نمایه های عاشخونه ی جدیدش که کلا در ضمن دوستان دیگه هم هستن تو مجله مثل آگار و مهسا که شیطنت خاص خودشون رو دارن و یا دوستانی که برای ما مقاله می نویسن و که احتمال داره این مقله رو دوستمون بنویسند و پس خواهشا این اصلا چیز شده رو مورد تهاجم قرار ندید:((({ اسمایل کیف کردن و همه ی کاسه کوزه ها سر اصلا شکستن :}(((

۲- این جا ما دو تا لغت تازه داریم «ن.ق که مخفف نقل قول هست که از یه کاربر در نظر می گیریم» و «پ.ک که مخفف پاسخ کوتاه از طرف بنده هست»

فکر کنم زیاد صحبت کردیم:دی

ن.ق گندالف سپید «من موقتی با موبایل دانلودش کردم فوق العاده بود.»

پ.ک : یعنی الان می خوای بگی موبایل داری یا موبایل دانلود می کنه یا کلا دقیقا چی !؟

در ضمن تلفن همراه درسته پسرم یادت باشه در ضمن خودمون می دونیم مجله امون فوق العاده هست:پی

ن.ق ویکتور «مصاحبه با آقا سینا و خانمشون که بسیار جالب بود»

پ.ک : انشارو شما هم زن می گیری با شما هم مصاحبه می شود:دی

فقط شما فرم ثبت نام رو از وانا بگیر و جا داره از سینا و سحر عزیز هم تشکر کنیم که وقتشون رو در اختیار ما گذاشتن

ن.ق تورامبار «اول از همه چیزی که تو همون لحظه اول تو ذوق میزنه کیفیت کاور مجله است! چرا کاور اینقدر بی کیفیته؟»

پ.ک : خب مشکل طراحی رو هنوز هم داریم شماره قبل دوستان الوه و تور بودن که سنگ تموم گذاشت و این شماره فقط تور هستن, در فکر یه طراح ثابت برای مجله هستیم و در آینده درسش می کنیم

ن.ق فین رود فلاگوند «افسوس می خورم مطلبی در خور ماهنامه ندارم تا به وسیله آن به تحریریه ماهنامه پیوندم.»

پ.ک : خب کادر تحریریه الان تکمیل شده و فکر نکنم فعلا احتیاج به عضو جدید داشته باشه اما از مقالات شما با کمال میل استقبال می کنیم

ن.ق لوبلیا «مثل همیشه شلوغ و هیجان انگیز!! اصلا مجله باید شلوغ و رنگوارنگ باشه!!»

پ.ک رنگی رنگی دل می خواد:دی چند سالته شما عموی !؟ همه می گن الان خاکستری و مشکی و کلا عاشخی باشه اما شما

ن.ق سولماز «ازتون میخوام وسواستر بشین نسبت»

پ.ک : اگه منظورتون از وسواس تر شدن همون بر طرف کردن غلط های املائی و ویرایشی هست که والا این شماره قراره اصلا این کار رو بکنه ببینیم چه جور بر طرف می کنه:(((آخه عادم تموم شده بود داداین به اصلا:

ن.ق الروس «از لوئگوی اصلی سایت هم میتونید به عنوان واتر مارک صفحات استفاده کنید هم حق کپی رایت میشه هم اینکه سایت مشخصه»

پ.ک : الان دقیقا این واترمارکی که گفتی یعنی چی !؟ جان من , این اصلا رو کفن کنم که ملکه ی نارنیاش به نفس راحت بکشه من دو کلاس بیشتر سوات ندارم ها

ن.ق لوبلیا «مجلتون میتونه جدول داشته باشه. برای من یکی خیلی جذابه. بدون در نظر گرفتن جایزه یا با جایزه.»

پ.ک : جدول خوبه روش فکر شده اما خب یکی می خواهیم که برامون طرح کنه

اگه شما این کار رو بکنی واقعا به ما لطف داشتی

ن.ق تور «نقد من به استفاده از نرم افزار Word هست.»

پ.ک : همون طور که گفتیم ما مشکل طراح داریم و در پی رفع این نقص هستیم

تا این شماره به سری نقل و قول آوردم که از شش شماره ی قبلی بوده که در شماره های بعدی بر طرف شده و احتیاجی به نقل و قولش نبود از شماره بعد سعی می کنم نقل و قول های شماره ی هفت رو بیارم و جالب تر بشه براتون نقد های خودتون رو بفرستید و ما را در بهتر کردن مجله یاری کنید.

جمع آوری وگرد آوری از شاهین حسنی

منتظر نظرات شما هستیم و منتظر پاسخهای ما باشید

اژدها در اساطیر

۳۰



–با سلام و خسته نباشید خدمت مهدی جان یکی از مدیران سایت آردا ممنون که مصاحبه با ما رو پذیرفتی خب بفرمایید جناب یه بیوگرافی از خودتون ارائه بدید؟

سلام خدمت شما و همه خوانندگان مجله. ممنون که منو برای مصاحبه انتخاب کردید.

مohمدمهدی مهرنگار هستم، متولد ۲۹ دی ۶۶. مهدی صدام میکنن (به فتح میم! دی). چند سالی هست در خدمت دوستان هستم.

–مهدی از نظر دوستهاس با چه ویژگی ای شناخته میشه؟ از نظر خانواده چطور؟

خب اینو باید از خودشون پرسی. مطمئنا خصوصیات بدم رو بهم نمیگن!؛ دی

هر دو گروه منو آدمی آروم، با صبر و حوصله و منظم میدونن. هر کاری از دستم بر بیاد برای بقیه میکنم. تو خانواده بهم میگن بابا بزرگ، نمیدونم به خاطر اینه که آنچه من در خشت خام میبینم بقیه تو آینه هم نمیبینن یا اینکه به تنبلیم اشاره دارن!؛ پی
–رشته تحصیلیت چیه؟ آیا برنامه ای برای ادامه ش داری؟

من فوق لیسانس مهندسی برق–میکروالکترونیک دارم. کنکور دکتری دادم. منتظرم آخر شهریور نتیجه اش بیاد بینم مهر باید برم دانشگاه یا سربازی!؛ دی

–از خانواده بگید عضو چندم خونواده ای؟ خب کم کم واسه شمام باید بریم خواستگاری: پی از اینکه بچه اولی خوشحالی؟

بنظرت چه ظلمی به بچه های اول شده (خصوصیات بچه های اول چه؟^^

من بچه اولم. یه برادر دارم که یه سال ازم کوچیکتره. ظلمی که به بچه های اول شده به هیچ موجودی در تاریخ کره زمین نشده! بچه های اول مظلوم ترین موجودات روی زمین هستن. همیشه باید کوتاه بیان. همه محدودیت های پدر و مادر روی بچه اول هست و همیشه ازت انتظار میره که بهترین باشی چون بزرگتری و باید بقیه ازت یاد بگیرن. بچه کوچیک خطا بکنه مشکلی نیست چون بچه است اما تو حق نداری هیچ خطایی بکنی! (البته بین خودمون باشه، بچه های اول زیرک و با سیاست هستن و میدونن چطور شرایط رو به نفع خودشون تغیر بدن!؛ دی }

–متولد کجایی؟ نظرت راجع به زادگاهت چیه؟

تهران– از شلوغی و آلودگیش که بگذریم جای خوبیه. البته گرماش هم هست. اگه خنکتر بود بهتر بود!؛ دی

–به به گویا سرکار تشریف میرید به من شیرینی ندادید– از کار راضی هستی؟

آره، البته یه کار موقته. دوست داشتم قبل از سربازی کار کردن به شکل رسمی رو تجربه کنم. بد نیست، راضی هستم.

–موسیقی دلخواه مهدی چیه؟ چه سبکهایی رو دوستداری؟ کدوم خواننده ها رو دنبال میکنی؟

زیاد خوره موسیقی نیستم و استعدادی هم در نوازندگی ندارم. پاپ گوش میدم. به موسیقی بی کلام و موزیک متن فیلم هم علاقه دارم. یعنی کسی تو آردا پیدا میشه که ندونه من عشق سیاوشم؟؟؟!؛ دی

–بریم سراغ علایقت (اسماییل خنده شیطانی (چرا تری دی مکس چرا برات خاصتر از نرم افزارهای دیگه س؟

یه دوستی داشتم که میگفت چرا تو که نقاشیت افتضاحه، گرافیک سه بعدیت خوبه. منم بهش میگفتم چون نقاشیم افتضاحه اومدم تری دی مکس یاد گرفتم!؛ دی

نمیدونم. از بچگی دوست داشتم چیزی از خودم بسازم. (به آئوله رفته بودم!). اولش برنامه نویسی میکردم بعد با دیدن یه برنامه تو تلویزیون به اسم «تصویر و حرکت» به انیمیشن علاقه مند شدم و رفتم دنبالش. من یه آدمی هستم که وقتی به یه چیزی علاقه مند میشم باید تا تهش برم. اون از تری دی مکس و اینم از تالکین!؛ دی

– خب گویا به آرمانشهرام علاقه مندی چه کتابهای در این زمینه خوندی؟ بنظرت چقدر خلق یه دنیای فانتزی میتونه آرمانشهر یا پادارمانشهر ذهن نویسنده رو به نمایش بذاره؟

بیشتر به پادآرمانشهر علاقه مندم. تا حالا داستانی در مورد آرمانشهر نخوندم (باید خسته کننده باشه!). تو این مورد هم تازه واردم. هانگر گیمز اولین آشناییم با اینجور کتابها بود. البته فیلم در این زمینه زیاد دیدم اما کتاب نخونده بودم. الان هم مشغول خوندن واگرا (divergent) هستم. پادآرمانشهر چون در آینده اتفاق میافته معمولا تو رده علمی–تخیلی میره.

آرمانشهر و پادآرمانشهر این پتانسیل رو داره که نویسنده به عمق روابط انسانی بره و مشکلات بشری رو ریشه یابی بکنه و بگه چی باعث میشه که یه جامعه به سمت بهتر شدن بره یا به سمت بدتر شدن. چه چیزهایی میتونه یه کاری که با نیت خوب شروع شده رو به یه چیز خیلی بد تبدیل بکنه.

–نظرت راجع به مجموعه هانگر گیمز چیه؟ به نظرت چقدر فیلمها به کتابها نزدیک بودن و کدوم بازیگرها تونستن شخصیتها رو قشنگ به نمایش بزارن؟

کتابش که واقعا فوق العاده است. به خوبی تونسته بود حس رو منتقل کنه و در روابط احساسی کاراکترها هم به خوبی کار کرده بود و همه چی عالی بود. فیلمش خیلی از کتابش سطح پایینتری داره. بازیگرهای نقش هیمیچ، فلیکرمن، پیتا و کتنیس خوب بودن. تو قسمت دوم هم بازیگر نقش جوانا عالی بود. اینها دقیقا همون چیزی بودن که من توی کتاب تصور داشتم.

–وقتهایی که مهدی ناراحته چه جمله ای به خودش میگه تا ادامه بده؟

بستگی داره از چی ناراحت باشم. یاد گرفتم که از کسی توقع نداشته باشم. وقتی از کسی توقع نداشته باشی کم پیش میاد از کسی ناراحت بشی. فوقش اینه که براشون تاسف میخوری. اگه از روزگار خسته بشم به خودم میگم زندگی پستی و بلندی داره و در روی یک پاشنه نمیچرخه. یکی از مزایای فانتزی خوندن اینه که همیشه امید داری. تو موقعیت هایی قرار میگیری که شخصیتهای داستان قرار گرفتن و از پشش بر اومدن و به خودت میگی وقتی اونها تونستن منم میتونم.

– چی باعث شد مهدی بشه جناب سه بعدی آردا و کلی تایم و انرژی برای فروم بزاره و پستهای زیبایی از خودش به جا بذاره که تازه واردا شگفت زده و کاربرا قدیمی و دوستهاس بهش غبطه بخورن؟
تالکین!

وقتی به یه چیز علاقه داری و ازش لذت میبری، دوست داری که کاری بکنی که بقیه هم ازش لذت ببرن. بالاتر هم گفتم وقتی به یه چیز علاقه داشته باشم تا تهش میرم. بعد از زدن ۳ پست من ۶ ماه از آردا دور بودم چون میخواستم برم همه کتابها رو بخونم و با اطلاعات کافی پیام و تو بحث ها شرکت کنم. دوست دارم خودم به همه چیز برسم. هر سوالی برام پیش میومد اول میرفتم کل منابعی که داشتم زیر و رو میکردم و بعد اگه به نتیجه نمیرسیدم میومدم و میپرسیدم. همین الان هم هر پستی بخوام بدم قبلش میرم تو کتابها چک میکنم و فقط به حافظه ام اطمینان نمیکنم.

–تالکین چقدر داخل روزمرگیهای مهدی نفوذ کرده؟ شده گاهی جواب اونهایی رو که ناراحت میکنن از دیالوگهای کتاب یا فیلمها بدی؟

در درون خودم خیلی زیاد و در بیرون خیلی کم. فکر نمیکنم تا حالا دیالوگی از کتاب یا فیلم رو به کسی که با اونها آشنایی نداره گفته باشم. شاید مضمون رو منتقل کرده باشم اما نه جوری که اشاره ای به فیلم یا کتاب بشه.

–اول فیلم ها رو دیدی یا کتاب ها روخوندی؟

اول فیلم ها رو دیدم

–چند تا دوست تالکین داری؟ از بین بچه های فروم دوست صمیمی داری؟

همه دوستان تالکینیم در آردا هستن. آرون، بگینز و تام رو بیشتر از بقیه حضوری میبینم. با اله سار، تولکاس، هالباراد و بورومیر هم معمولا سالی یکی دو بار به مناسبتهاى مختلف دیدار داریم. حمید استورم کرو، آگارواین، مو، تورامبار، نریچ، کورونیر، لگولاس گرین لیف، گندالف خاکستری، لوبلیا و چندتای دیگه از دوستان رو توی مراسم های مختلف دیدم. در بین اعضایی هم که حضوری ندیدمشون ت.ت، الوه، تور، اصلان و تورامبار، تضاد، مونت آو سائرون رو چند ساله میشناسم. دوستان دیگه ای هم که توی این یکی دو سال اخیر اضافه شدن هستن بخوام اسم ببرم باید نصف فروم رو بگم! (الان میترسم خیلی ها رو از قلم بندازم } –گویا والاری به نام ماندوس رو خیلی دوست داری چرا؟ بنظرت چی باعث شدبرادر وانا بشی:O

اولا که چرا میخوای وانا رو بچسبونی به ماندوس؟! ماندوس یه خواهر داره اونم نیه ناست!| اصلا ماندوس و وانا کلا متضاد

همن!؛ دی

اصلا خفن تر از ماندوس تو هیچ کتاب فانتزی نیست! کلا چهارتا دیالوگ بیشتر نداره اما همونها هم مو به تن آدم سیخ میکنه. از اینکه میدونه آخر همه چی چه اتفاقی میافته و میبینه که حماقتهاى افراد چه نتایجی براشون داره خوشم میاد. یه جورهایی براش فرقی نداره، یعنی وظیفه اش این نیست که بیاد اونها رو ارشاد کنه. میگه بذار برن سرشون به سنگ بخوره!؛ دی
از شوخی که بگذریم یه سری خصوصیات جالب داره. اول اینکه اصلا منافع شخصی براش اهمیت نداره، کسی که همه چیز رو در آینده میدونه خیلی راحت و با کمترین مشکل میتونه بشه پادشاه آردا، هر کس هم بخواد جلوش وایسه از قبل میتونه خنثی کنه اما ماندوس اصلا به این مسائل فکر نمیکنه و اصلا براش مهم نیست. خیانت تو وجودش راه نداره و همیشه به ارو و مانوه وفادار بوده. چیزهای مطلق در مورد ماندوس زیاده، حکمهایی که میده محتومه، کسی نمیتونه از تالارش فرار کنه(حتی ملکور)، توی قضاوتش عادلّه و …

چیز دیگه هم که ازش خوشم میاد اینه که سر حرفش هست و تغییری تو نظراتش نمیده. این خصوصیتش خیلی به من نزدیکه. منم کم پیش میاد نظرم در مورد یه چیز عوض بشه. مگه اینکه مورد استثنائی باشه و لوتینی بیاد و نظر ما رو عوض کنه!؛ دی
نظرت راجع به هری پاتر پسری که از مرگ گریخت چیه؟! کتابها و فیلمها رو چطور دیدی؟ خالق این اثر و چطور؟ ازش کتاب دیگه ای خوندی؟

کتابهاس رو خوندم. برای اون بازه سنی کتابهای خوبی بودن و خیلی دوستشون داشتم. فکر کنم سه بار کل هفتگانه رو خوندم. فیلمهاس هم جالب هستن و طبق معمول ضعیفتر از کتابها. خاطرات خوبی از هری پاتر دارم.

از رولینگک تنها به کتاب دیگه خوندم و اونم خلا ناگهانی بود. خوشم نیومد و نصفه کاره ولش کردم. معمولا آدمی نیستم که چیزی رو نصفه ول کنم اما اصلا به دلم نشست.



الان دهه سوم زندگیتون و به دوقسمت تقسیم کنید هر کدوم از سه سال اول و سه سال دوم به مهدی چه چیزهایی یاد دادند؟ سه سال اول دوره لیسانس بود و شور و شوق و بی خیالی اما سه سال دوم جدی تر شده و به مرحله ای از زندگی رسیدم که باید تصمیمات بزرگی برای زندگی و آینده ام بگیرم. تو این سه سال تونستم با چشم بازتری به آینده ام نگاه کنم و برنامه بچینم. هر چند هنوز هم خیلی خامه.

مهدی یه روز صبح پامیشه و چشمهاشو باز میکنه میبینه تو آرداس! واکنشش چیه؟ کجاها میره؟ اولین فردی که مینه کیه؟ بستگی داره تو کدوم دوران باشم. اگه دوران اول باشم مطمئنا اولین جایی که میرم نارگو تروند و پیش فینرود فلاگوند هست. بودن کنار فینرود خیلی خوبه. یه سر هم میرم پیش تورین تورامبار و با هم توی جنگ شرکت میکنیم. جنگیدن کنار تورین هم خیلی لذت بخشه. بعدش هم که در یک حرکت قهرمانانه کشته شدم میرم پیش ماندوس عزیزا! دی اگه در دوران سوم باشم میرم گوندور و اونجا با بورومیر رفیق میشم. بورومیر نسخه دوران سوم تورینه. کنارش میجنگم و کشته میشم و بازم میرم پیش ماندوس! دی کلا اگه قرار باشه تو آردا باشم دوست دارم تو جنگ بمیرم نه جای دیگه. اگر هم در زمان صلح باشم که میرم تمام گوشه و کنار سرزمین میانه رو میگردم.

–تالکین به مهدی چی داده که مهدی همچنان مصرانه دنبالش میکنه و داخل دنیاش خیال پردازی میکنه؟ خیلی چیزها! تالکین دریچه جدیدی به زندگی من باز کرده. دریچه ای که میتونم ازش دنیا رو به شکل جدید و زیباتری ببینم. امید مهمترین چیزیه که تالکین بهم داده و باعث شده تو بدترین شرایط هم همیشه امید داشته باشم. اینکه هر کس توی زندگی نقش و اهمیتی داره که باید درک بشه، اینکه هر کس در وجودش توانایی هایی داره که باید دیده و شکوفا بشه. اینکه بزرگترین مشکلات رو میشه به راحت ترین روشها از میان برداشت و لازم نیست سوپرمن باشی تا بتونی کارهای بزرگ انجام بدی. –نظرت راجع به دنیای فانتزی و واقعی چیه؟ بنظرت چرا دنیای فانتزی داخل کشورمون جایگاه خودشو آنچنان که شایسته شه پیداانکرده؟

دنیای فانتزی جاییه که میتونی ذهنت رو توش آزاد کنی و به گردش پردازی. بتونی از دغدغه های زندگیت جدا بشی و به چیزهای دیگه ای غیر از روزمرگی پردازی. توی خودت تفکر کنی، خودت رو در موقعیت های مختلف قرار بدی. خودت رو برای موقعیت های مختلف آماده کنی و …

متاسفانه تو کشور ما فانتزی در بهترین حالت یه جور وقت تلف کردن حساب میشه. چیزی که برای آدم نون و آب نمیشه. تازه این بهترین نوع برخورداره. برخوردارهای افراطی که میان و به کل فانتزی رو مضر میدونن رو همه به عینه دیدیم. متاسفانه تو ایران مردم انقدر غرق در روزمرگی شدن، انقدر به فکر معاش خودشون هستن که مجالی برای آزاد کردن ذهنشون ندارن و همین قضیه باعث افسردگی اجتماعی شده.

–گویا طرفداردنیای ساخته مارتینم هستی؟ چی باعث مهدی جذب وستروس بشه؟

آره. وستروس رو هم دوست دارم. داستان گیرایی داره. بیشتر داره روی نقاط منفی افکار و اندیشه های ذهنی انسانها تمرکز میکنه و یه جورایی امروزی ترش کرده. البته من وستروس رو بیشتر به خاطر بخش فانتزیش (بخش های شمال و ایسوس) دوست دارم تا به خاطر بخش های رئال تری مثل حيله و نیرنگ جنوبی ها.

–وستروس و آردا بنظرت نکات مثبت ومنفی هر کدوم از این دنیاها چیه؟

آردا رو بیشتر دوست دارم چون توش جوانمردی بیشتره. وستروس شبیه یه باتلاق هست که یه مشت آدم پست برای رسیدن به قدرت دارن دست به هر کاری میزنن. خیر و شر به شکل شاخص توی وستروس وجود نداره. اما تو آردا اینجوری نیست. جنگها به خاطر هدف والاتری انجام میشه. هستند کسانی که به شرف و جوانمردی احترام میدارن چیزی که تو وستروس نداریم. شرف و جوانمردی با ادارد استارک در وستروس کشته شد!

–اثربزرگ فانتزی ایرانی شاهنامه را مطالعه کردی؟ نظرت راجع به شاهنامه وحکیم فردوسی چیه؟ برسرمزارش رفتی؟ اولین بارچه حسی داشتی؟

آره خوندم. شاهکار بی نظیری هست. بخش های اولش که اسطوره ای هست رو خیلی بیشتر دوست دارم. بخش های حماسیش رو هم خیلی دوست دارم. فردوسی محبوب ترین شاعر منه. شاید از نظر ادبیات شعری به پای حافظ و سعدی نرسه اما از نظر حکمت خیلی بالاتره و کاری که برای حفظ ادبیات فارسی کرده در تاریخ ایارن لنگه نداره. متاسفانه تا حالا نتونستم سر مزارش برم اما خیلی دوست دارم حتما یه بار هم که شده برم.

–لطفاتاریخ تاسیس آردا تا الان وبه صورت خلاصه برامون تعریف کنی و از بزرگانی که الان بینمون نیستن یادی ببری؟
{نگی برو تایپک تاسیس آردا میخوام یادش داخل مجله م بمونه }

خب برو تایپک رو بخون!:
دی

حقیقتش اینه که منم خیلی در جریان جزئیاتش نیستم اما کلیتش اینه که بانو آرون و رینگیتور هر کدوم یه وبلاگ داشتن که در مورد ارباب حلقه ها فعالیت میکردن. بعد هر کدوم میرن یه سایت رو تاسیس میکنن (سایتهای حلقه و ناروگک). تو تابستون سال ۸۲ آقای علیزاده با این دو نفر صحبت میکنه و پیشنهاد میده که بیان و با هم ادغام بشن و اینجوری میشه که تو شهریور ۸۲ سایت آردا از تاسیس میشه. سایت اولیه چند سالی فعالیت میکنه تا اینکه در سال ۸۵ به فعالیتش خاتمه میده و از دسترس خارج میشه. اعضا فعالیتشون رو به سایت آکادمی فانتزی منتقل میکنن تا اینکه تو دی ماه سال ۸۷ سایت به همت اله سار دوباره راه اندازی میشه و اعضای قبلی بر میگردن و اعضای جدیدی هم به سایت اضافه میشن. من تازه اینجاست که وارد آردا میشم (بهمن ۸۷). نسخه دوم سایت آردا به فعالیت خودش ادامه میده تا اینکه در آبان سال ۹۰ یه سری تغییرات اساسی توی سیستم سایت و فروم اعمال میشه که نتیجه اش همین نسخه سومی هست که در حال حاضر میبینید.

–حالا از مهدی میخوام بعنوان یه کاربر از مدیرای عزیزِی که ما شاید ندونیم برای حفظ فضای دوستانه آرداچه زحماتی میکنشن تقدیر کنه از طرف تمامی کاربران حاضر وغایب آردا این لطف و برامون انجام بده :

خب اینجا باید از اله سار عزیز یه تشکر خیلی ویژه بکنم. کسی که یه تته داره سایت رو پشتیبانی میکنه. سر باز گشایی سایت و خرید هاست و هزینه هاش و مدیریتش، حفظ و بازبایی مطالب قدیمی و فراهم کردن امکانات مناسب برای اعضا خیلی زحمت کشیده و داره میکشه. مسائل خیلی زیادی پشت این ظاهر سایت هست و سایت داری مشکلاتی داره که مطمئنا خیلی از کاربرها هیچ ایده ای در موردش ندارن، اما اله سار تدابیر خیلی عالی و بی نقصی برای پیشگیری از مشکلات داره و حتی اگه مشکلی هم پیش بیاد در سریعترین زمان ممکن پیدا و رفعش میکنه و همیشه هم برنامه هایی برای آینده و بهبود کیفیت داره. تصور آردا بدون اله سار غیر ممکنه.

همچنین جا داره از تیم مدیریت و نظارت سایت هم یه تشکر ویژه بکنم. کسانی که میبینم با جون و دل دارن برای سایت وقت میدارن و تمام تلاششون جهت حفظ محیط سالم سایت هست. میبینم که توی تصمیم گیری ها هیچ وقت اعمال نظر شخصی نمیکنن و حتی اگه ببینن نمیتونن توی موردی سابقه برخورد با کاربری رو به طور کامل کنار بذارن داوطلبانه از تصمیم گیری در اون مورد کنار میکنشن تا نظر شخصیشون وارد تصمیم گیری های سایت نشه.

–مهدی جان حرفی جمله ای به کاربرای آردا داری بعنوان یه مدیر و بعدش بعنوان یه کاربر بگو؟

به عنوان کاربر از همه اعضا میخوام که جو صمیمی فروم رو حفظ بکنن و این میراث رو به نسل بعدی منتقل بکنن.

به عنوان مدیر هم از همه اعضای میخوام که علاوه بر اینکه توی بحثهای فروم شرکت میکنن و اوقات خوشی رو در آردا دارن یه گوشه چشمی هم به تولید محتوا داشته باشن و آردا رو برای آیندگان غنی تر بکنن. الان بخش های خیلی خوبی مثل فرهنگنامه، پاد کست، مجله و … وجود داره که زمینه های خوبی برای فعالیت داره. همچنین بخش مقالات و اخبار هم تا امروز با کمک اعضا پیش رفته و از این به بعد هم همینطور خواهد بود.

ممنون که وقتت به ما دادی برات بهترینها رو آرزومندم جناب سه بعدی)

خواهش میکنم، خیلی ممنون که از من دعوت کردید و خیلی ممنون که این مصاحبه رو خوندید! (:

جمع آوری و طراح :معصومه .ش

در شماره بعدی با ما همراه بانویی آردایی باشید



سری بازی های الدراسکروز همیشه جزو بهترین بازی های جهان و نقش آفرینی به حساب می آیند. سری این بازی ها در سرزمین به نام تمریل رخ می دهد داستان های جذاب از خدایان و اژدهایان که در این سری بازی است حتی با وجود گیم پلی ضعیف گیم را مجذوب خویش میکند در ادامه داستان پنجمین سری از این بازی شرح داده می شود داستانی که در بعضی اوقات با داستان های آردا برابری می کند...

آرنا سرزمینی که توسط امپراطوری بزرگ سپتیم اداره می شود و به تمریل معروف است مرکز امپراطوری در سیرودیل و شهر بروما قرار دارد. سپتیم ها تقریباً کنترل تمام استان های تمریل به نام های سیرودیل، بلک مارش، السویر، همرفل، های راک، مورویند، اسکایریم، ولن وود و جزیره ی سولوستایم را در دوران سوم داستان های آرنا را در دست دارد.

اسکایریم در شمال تمریل قرار دارد سردترین ایالت امپراطوری محسوب میشود. سرزمینی با دشت های هموار کوه های بلند صخره های سیاه و جنگل های پاییزی بنابراین اسکایریم دارای آب و هوای سرد کوهستانی سرد قطبی و سرد معتدل است که در پخش های مختلف آن این آب و هوا وجود دارد. آرنا از مردمان مختلفی تشکیل شده است از الف های سیاه تا انسان های حیوان نما که هر یک از این نژاد ها ویژگی های خاص خود را دارند اما نژادی که در اسکایریم مردمانش فراوان هستند نژاد نورد است مردمانی بلند قد با موهایی مایل به طلایی و جنگاور که هیچ کس حرفت آنان نیست. در این سرزمین خیالی نژاد اورک زمین تا آسمان با اورک های داستان های تالکین تفاوت دارند و همچنین الف ها که تمام طوایف آن ها مثنورانه زندگی می کنند و همیشه به دنبال سرمایه ی بیشتر هستند به طوری که ممکن است بعضی مواقع از اورک های آرنا هم مکار تر باشند!

سرزمین سولوستایم در شمال شرقی اسکایریم قرار دارد - ابتدا با اسکایریم یکی بود ولی به دلیل اتفاقاتی که در ادامه توضیح میدهم به صورت جزیره در میاید و از اسکایریم جدا می شود - در دوران های باستان اولین نورد ها در آنجا متولد شدند سرزمینی سرد و پر از افسانه های بزرگ که راز های بسیار بزرگی درون آن نهفته است. در دوران اول گروهی از نورد ها به رهبری آیزگرمور وارد اسکایریم شدند در آن زمان اسکایریم تحت فرمانروایی الف های برفی قرار داشت از همان ابتدا الف های برفی نسبت به مهمانان خود بی اعتماد بودند بنابراین نبرد بین نوردها و الف ها آغاز شد از مدت ها قبل آیزگرمور شهر سارتال را در اسکایریم بنا نهاده بود بنابراین پیشترین نبردهای بین نوردها و الف ها بر سر این شهر بود اما در یکی از نبردها که به نبرد اشک های تاریکی مشهور شد سارتال سقوط کرد و بسیاری از مردمان نورد در آن جا کشته شدند آیزگرمور همراه با دو پسرش به سمت سولوستایم عقب نشینی کردند ولی او قسم خورد که سارتال را از آنان پس خواهد گرفت.

مدتی گذشت آیزگرمور آماده ی نبرد شده بود پس با لشکر حماسی ۵۰۰ نفری خود به شهر سارتال یورش برد الف ها شکست خوردند در جنگ های پندی رهبر آنان شاهزاده ی برفی هم شکست خورد و دیگر امیدی بر پیروزی الف های برفی باقی نمانده بود آنان مجبور بودند به دورف ها پناه ببرند شهرهایی که در زیر زمین توسط دورف ها ساخته شده بود میتوانست پناه گاه خوبی برای الف های برفی باشد بعضی از این شهر ها چاروت هستند از مازارک، دامزولفت، آلفتاند، ایرخانده، رالوتار، امزلیخافت، اوانچریل، مارکارت و چند شهر دیگر که اسم آن ها نامعلوم است اما دورف ها با قیمتی وحشتناک آنان را پذیرفتند...

همانند روابط الف و دورف در داستان های تالکین نیز در اینجا نیز همان نوع برخورد ها را بین دورف ها و الف های برفی اسکایریم نیز صدق می بینیم. دورف ها به آنان اعتماد نداشتند بنابراین به الف ها قارچی سمی میدادند که به تدریج آن ها را کور میکرد و بنابر این تمام آن ها را به بردگی کشیدند کم کم الف ها آن قارچ ها را به عنوان غذای اصلی خود برگزیدند و به موجوداتی کور شبیه گابلین ها تبدیل شدند موجوداتی به نام فالمر...

قسمتی از شعر خیانت شده نوشته ی انگوی املوث :
 آن زمانی که شاهزاده ی برفی سقوط کرد
 الف های یخی به دو دسته ی زیرین و رویی تقسیم شدند
 آن ها مغلوب و بیرحمانه محدود شده بودند
 در یک لحظه همه خرد و حکومتشان در هم شکسته بود
 کسانی که زمانی نسیم خنک بر پوستشان میوزید
 حال گرمای شعله های آتش را روزی پوستشان حس میکردند
 و خروری را که زمانی در اعماق وجود شان حس میکردند
 همراه نامشان به فراموشی میسپردند
 جدا شده از خانه های یخی و سردشان
 زندانی شده در تاریکی قیرگون و وحشتناک شب
 و درحالی که شعورشان رو به نرول بود در ترس و وحشت زندگی میکردند
 و درحالی که چشمانشان عاجز از دیدن نور میشد
 به زنجیر کشیده شده و اسیر شده بودند
 آن چه که زمانی روشنایی بود به تاریکی تبدیل میشد
 تنها بودند و مورد خیانت واقع شده بودند
 تا آن که پیشتر و بیشتر به کرائه های چگون نرول کردند

مقاله ای از فرید روزبهایی



سخنی با خواننده :

در این مقاله و چند مقالات آتی سعی نویسنده بر این بوده که به معرفی موجودات و نژاد های سرزمین میانه اشاره و نمونه هایی از آن در اساطیر جهان بپردازد، لازم به ذکر است که هدف این سری مقالات تنها معرفی نژادها می باشد و امید داریم که بررسی عمیق هر کدام از این موجودات در آثار تالکین و تاثیرهای گرفته شده از اساطیر جهان در آینده ای نچندان دور انجام پذیرد.

شاهین. حسنی

اژدها

اژدها موجودی اسطوره ای در فرهنگ های ملل و کشورهای مختلف است که معمولا خزنده ای دست و پا دار با بال های گشوده بزرگ و با دمی آتشین تصور می شود. در آگون را به پتین می توان یکی از موجودات مشهوری در اساطیر دانست که نقش پر رنگی را نه تنها در اساطیر جهان بلکه نقش ویژه ای را در داستان های فانتزی ایفا می کند. سری داستان های سرزمین میانه اثر جان رونالد روئل تالکین نیز از این قضیه مستثنی نیست و اژدها نقش پر رنگی را در کنار سایر موجودات ایفا می کند، اما قبل از بررسی انواع اژدها در داستان های تالکین بد نیست نگاهی گذرا به اژدها در میان فرهنگ اقوام و کشورهای مختلف را بیندازیم.

کلمه ی دراگون « اژدها » از کلمه ی لاتین دراگو که به معنی « مار بزرگ » است گرفته شده، این کلمه در اصل از کلمه ی

یونانی دراگون به معنی « مار یا موجود دریایی خول پیکر » است گرفته شده.

همان طور که اسم این موجود نشان می دهد می توان دریافت که در دوران باستان کم و بیش در میان اقوام این موجود را به صوت یک مار بزرگ تصور می کردند اما در قرون وسطی این دیدگاه تغییراتی به خود دید و این موجود را خزنده ای عظیم و الجئه با دست و پایی قوی که در واقع شبیه به مارمولکی عظیم که بدنش فلس دار و پالی خفاش مانند که دمی آتشین دارد به تصویر کشیده می شد که به صورت مشعرک بین فرهنگ ای ملل تصور شده اما در نوع نگاه به این موجود دیگر نگاهی مشعرکی را نمی توان دید. این موجود همواره در غرب نشانی بدی و شیطان می باشد اما در شرق این نگاه به صورت خیلی معضاد نمایان می گردد و در چین و کشورهای آسیای شرقی اژدها حیوانی نجیب و نشانه ی خیر و برکت می باشد.

-اژدهای شرقی :

معمولا زمانی که اسمی از اژدهای شرقی به میان می آید فوراً اژدها چینی تصور می شود، موجودات افسانه ای که اغلب بدنی مار مانند کشیده با چهار پا به تصویر کشیده می شود. اما شاید یک اشتباه رایج در بین اشخاصی باشد که اژدهای چینی را با اژدهای شرقی اشتباه می گیرند و یا یکی می پندارند هر چند هر دو گونه شباهت های بسیاری دارند اما اژدهای شرقی عموماً حیوانیست که سر آن شبیه به اسب و دمش یک مار است و در دو طرف بدنش بال دارد هر چند بال همیشگی نیست هر پای او مجهز به چهار پنجه و هر پنجه چهار ناخن است از سایر ویژگی های این موجود آمده است که اژدها در نه مورد شبیه به دیگر حیوانات است،

شاخ هایش شبیه به گوزن، سرش مانند شتر، چشمانش هم چون چشم های دیو، گردنی همانند مار، شکمش صدفی و فلس فلس هایی شبیه ماهی، چکال های عقابی و جا پایش همانند پای ببر است در ادامه آمده است که این حیوان هر وقت ارداه کند می تواند پنهان و اشکار شود این حیوانات در فصل بهار به آسمان می رود و در پاییز در اعماق دریاها فرود می رود. انواع مشهور اژدها را می توان: اژدهای ربوبی، اژدهای مقدس، اژدهای زمینی و اژدهای زیر زمینی است در این میان چینیان در میان موجودات مقدس به اژدها بیشتر عقیده دارند زیرا او را اغلب در لهر هایی می بینند که هر دم به شکلی در می آید، اژدها چینی به طور معمول همانند

همتای غربی خود نماد قدرت قوی می باشد با این تفاوت که در شرق دیگر ذات بدی و شیطان صفت در آن وجود ندارد و به جای آن ذاتی خیر و نیکو را دارند در شرق به ویژه در چین این موجود دارای دومانای باستانی است و آفریدگاری نیکو به شمار می رود. در نخستین شکل خود که مربوط به سلسله های شانگ است به طور نه خیلی گسترده خود نمایی می کند و از آن به عنوان کو آی Ku ei نام برده می شود. اما این موجود ظاهراً هیچ ارتباطی با اژدهای سنتی لونگ Lung نداشته که یکی از نقش مایه های بسیار معمولی در چین در تمام ادوار به شمار می رفته است. اژدهای لونگ به عقیده ی بعضی ها از تمساح هایی نشات گرفته

است که سابقاً در رود یانگ تسه Yangtse و سایر رود های چین می زیسته اند و روزگاری به عنوان آورنده ی باران و محصولات خوب آن را پرستش می کردند. این حیوان به همراه ققنوس، اسب تک شاخ و لاک پشت جز چهار حیوان سحر امیز در چین باستان هستند. در توصیف این حیوان آمده است که دارای شاخ هایی نظیر شاخ گوزن و دندان های بلند و سیبل دراز و یال و بدنی کشیده و فلس دار است. سابقاً بیش تر دارای سه چنگال همانند چنگال ببر بوده ولی از زمان سلسله ی سونگ Sung معمولاً چهار یا پنج چنگال داشته است، گفته شده است که نزدیک دهانش ممکن بود کره ی آتشین که آن را صدف توصیف کرده اند وجود داشته است که احتمالاً مظهر آذرخش به شمار می رفته.

در داستان ها و افسانه ها آمده است که این حیوان در غارها یا اعماق دریاها سکونت دارد و پیدا شدن او که به ندرت روی می دهد حاکی از واقعه ای نظیر تولد یک امپراتور بزرگ در آینده است. شاید این تعاریف و یا قوی بودن این موجود عظیم باعث آن شده که از سده ی دوم میلادی به بعد اژدها نماد قدرت و سلطه ی امپراتور بشود و بر روی جامعه های امپراتور نقش مایه ی اصلی به شمار برود. بعد ها نقش این حیوان بر روی جامعه های امپراتوران و شاهزادگان دارای پنج پنجه بود و ان را از جامعه های بلند درباریان و کارگزاران که در انجا این حیوان چهار یا سه چنگال داشت متمایز می ساخت.

اما مطالب مربوط به اژدها تنها مربوط به کشور چین نمی شود و به قطعیت می توان گفت که در سایر کشور های آسیای شرقی ردی از اژدهای لونگ را دید با این تفاوت که در به تصویر کشیدن آن تفاوت هایی داشته باشد برای مثال اندکی پس از گسترده گی آیین بودایی در ژاپن در سده ی ششم میلادی اژدهای لونگ به این کشور رسید و به تدریج در فرهنگ ژاپن جای خود را پیدا کرد شد. نخستین افسانه های مکتوب در حدود قرن هفتم گسترش یافت هر چند در هنر ژاپنی قبل از اواخر سده ی چهاردهم دیده نشده بود. در این جا اژدهای لونگ جای خود را به ریو Ryu داد اما بیش تر ویژگی های چینی و بخش اعظم جنبه های نمادین خود به ویژه به عنوان روح باران حفظ کرد. در این جا اژدها دارای سه چنگال و ممکن است دارای مرواریدی اسرار امیز باشد و این شکلی بود که پادشاه دریایها به نام ریو جین Ryu Jin به خود می گرفت که موضوع افسانه های بیشماری است.

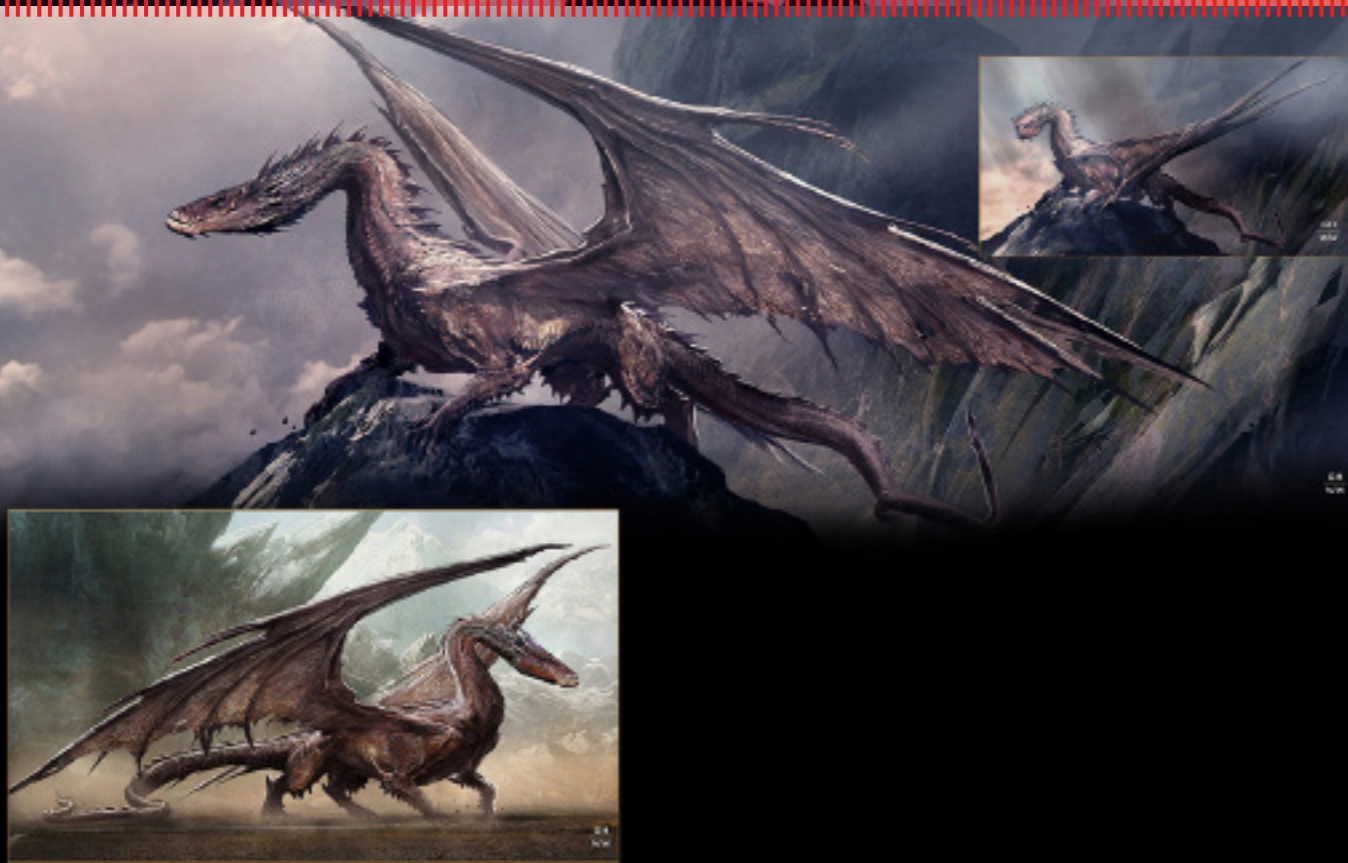


همان طور که گفته شد در مقابل اژدهای شرقی و مخصوصا اژدهای چینی اژدهای غربی قرار دارد همان قدر که اژدهای چینی به عنوان موجودی خیر خواه به تصور کشیده می شود این جا در غرب اما این موجود شیطانی تر به تصویر کشیده می شود موجودی با همان شکل و شمایل پسر عمومی خیر خواه چینی خود با کمی تغییرات جزئی البته وجودی مارمولک مانند عظیم بدنی فلسی فلس دار و سخت و یک جفت بال چرمین عظیم همانند خفاش و بلاخره دم آتشین که شاید مشهورترین ویژگی این موجود همین دم آتشین باشد.

همان طور که گفته شد دراگون از واژه ی لاتین دراگو که خود نیز از واژه ی یونانی دراگون می باشد گرفته شده است. در اساطیر ژرمنی این کلمه به صورت Worm که در انگلیسی کهن به صورت Wurm آلمانی قدیمی Wurm و در اسکاندیناوی Ormr می باشد که همگی به معنی مار و یا مار بزرگ می باشد و این ها همه نشان از یک ریشه ی واحد در به تصویر کشیدن این موجود دارند اژدهای غربی نیز همانند همتای شرقی خود ریشه ای قدیمی دارد نمونه های اولیه این موجود در اساطیر کلاسیک یونان و روم مشاهده کرد با توجه به این نکته که در این جا این موجود از اساطیر خاورمیانه گرفته شده است، نظیر اساطیر بین النهرینی و یا عبری و بابلی در آن جایی که دراگون معنی مار عظیم الجثه sperent معنی می داد همانند تیامات در اساطیر بابلی اما در اکثر تصورات اژدها همان معنای مارمولک عظیم الجثه را در نگاه اول به نمایش می گذراد و این تاثیرات را می توان در قرون وسطی و تا حدودی در اساطیر روم مشاهده کرد و دلایل آن احتمالا در تجارت روم با کشور های شرقی نظیر چین می باشد که این موجود روی ظروف نقش بسته شده به طرف غرب رسیده و یا در حمله ی مغول در سده ی ۱۳ وارد غرب شده و شکل کنونی اژدها را به نمایش گذاشته است. اژدهایی که به گونه ی مدرن شناخته شده مارمولک بزرگ و عظیم الجثه با دو بال چرمی و دم آتشین است ، دم آتشین نشانه ی بارز یک اژدهای پالغ می باشد و احتمالا منشا آن از زهر مار کبرا می باشد که از آن نشأت گرفته باشد. به غیر از دم آتشین اژدهای غربی زندگی این موجود در غارها و یا کلا زیر زمین می باشد که بر عکس همتای شرقی خود است که می تواند حائر همین باشد و احتمالا ریشه در همان ویژگی مار بزرگ در اساطیر بین النهرینی دارد که آن را هنوز حفظ کرده است و شاید همین زندگی در اعماق زمین باعث ساخته شدن افسانه های زیادی در اروپا شود در واقع زندگی این موجود در اعماق زمین شاید پاسبانی از گنجینه گران بهای خود می باشد از نمونه های معروف این اژدها می توان در اساطیر ژرمنی و به خصوص در اساطیر اسکاندیناوی دید جایی که جایگاه اساطیر زیگنریک و پوهولف می باشد:

« حماسه ای که در قرن هفتم یا هشتم در انگلستان سروده شده و از اژدهایی سخن می گوید که حدود سیصد سال پاسدار گنج ها بود تا این که یک برده فراری در لانه اژدها مخفی می شود و جامی را می دزدد هنگامی که اژدها از خواب بیدار می شود دزد را می شناسد و تصمیم به کشتن او می گیرد اما مرد است و مرتب به لانه اش بر می گردد که نکند جام اشعاعی جای دیگری گذاشته باشد و چه قدر غریب است که شاعری به هیولایی خصلت انسانی فراموشکاری را نسبت دهند. اژدها شروع به تخریب مملکت می کند بنوولف شروع به جستجوی هیولا می کند و با او دست و پنجه نرم می کند و وی را می گشاید اما خود نیز به زودی از زخم کشنده ی دندان اژدها از پا در می آید. »

به غیر از استثنائاتی که در در غرب در مورد اژدها وجود دارد در حالت کلی اژدهای غربی ایجاد رعب و وحشت می کند و دست کم وسیله ی سرگرمی است اما در شرق و مخصوصا چین لونگ حیوان مقدسی است و منزلتی همانند فرشته و یا شیر دارد اما در غرب موضوع این گونه نیست در واقع می توان گفت زمان اژدهای غربی را بی حیثیت کرده است ما شیر را به عنوان یه واقعیت و یک نماد می پذیریم ، مینوتور را از لحاظ نمادی می پذیریم اما برایمان واقعیت ندارد از میان حیوانات اسطوره اژدها شاید معروف ترین اما کم اقبال ترین آن ها باشد. در نظر ما اژدها موجودی بچه گانه است که در هر قصه ای ظاهر می شود آن را خراب می کند اما خوب است به یاد داشته باشیم که ما با دید که یک جانبه نگر امروزین خود به موضوع می نگرییم نظری که از قصه پریان و اژدهای اغراق امیز متاثر است.



اژدها در دنیای تالکین خزندگان قدرتمندی هستند که در میان وحشت زارترین خدمتکاران ارباب سیاهی طبقه بندی می شوند. سخنی درباره خاستگاه آنان گفته نشده است. اولین اژدهایی که دیده شده «گلارونگ» بوده، جد اژدهایان، که اول بار در دوره اول از «آنگبان» به بیرون سرزمین میانه آمد. در دوران بعد پس از گلارونگ، از اژدهایان، الف ها و آدمیان صدمات زیادی دیدند، از میان آن اژدهایان می توان از «آنکالاگون»، اولین اژدهای بالدار؛ «اسکاتا» که در آبهای شمالی زندگی می کرد؛ و «اسماگ»، آخرین اژدهای قدرتمند، نام برد. از ویژگی های اژدهای تالکین می توان گفت که این اژدهایان قدرت سخن گفتن دارند و بسیار باهوشند، و بسیاری از آنان جادوی «افسون-اژدها» را بلدند، افسونی که هر که را که به چشمانشان نگاه کند خواب آلوده و گیج می کند.

با کمی تامل در رفتار این موجودات به راحتی می توان دریافت که تالکین اژدهای خود را مستقیماً از روی اژدهای غربی الهام گرفته است. در واقع طی نوشته هایی که وجود دارد تالکین اژدهای خود را از اساطیر ژرمنی و داستان پتولف الهام گرفته است. در واقع با کمی بررسی آثار می توان دریافت که تالکین با کمک از Edda و کتاب وولسونگ ساگا Volsunga saga دو کتاب مهم در اساطیر نورس اژدهای خودش رو تجسم کرده. در واقع با کمی زیرکی می توان دریافت که تمام ویژگی هایی که برای اژدهایان بعد از جنگ خشم وجود دارد دقیقاً برگرفته از داستان زیگنریک و پتولف می باشد چایی که اژدها از گنجی پاسبانی می کند و یک دزد آرامش اژدها را بهم می زند دقیقاً همین داستان را در مورد اژدهای اسماگ و اسکاتا می توان مشاهده کرد. اژدهایان در آخر دوران سوم ناپدید شدند؛ می گویند برخی حتی تا دوران ما نیز زنده اند، اما از خزندگان بزرگ و اژدهایان روزگاران پیشین اثری باقی نمانده است.

انواع نژاد های اژدهایان در دنیای تالکین :

-اژدهایان «سرد-دم»:

پست ترین نوع اژدها، که قدرت خلق آتشی را ندارد. آنها را ملکور در جنگ های دوره اول استفاده می کرد، با این حال در آثار ویرایش شده تالکین نشانی از خصوصیات آنان دیده نمی شود. پس از «جنگ خشم» که اکثر آنان نابود شدند، عده ای توانستند به سرزمین های شمالی، پشت کوه های خاکستری، فرار کنند.

پس از گذشت هزار سال، عده آنان افزایش یافت، تا اینکه آنان به منزله تهدیدی جدی برای دورف هایی که در کوه های خاکستری می زیستند درآمدند. در سال ۲۵۸۹ دوران سوم، «داین اول» پادشاه خاندان دورین و پسر دومش فرور، در دوراژه های تالارهایشان توسط یک «اژدهای سرما» کشته شدند. حمله های این موجودات دورف ها را مجبور به مهاجرت به سرزمین های شرقی کوه های خاکستری کرد و آنان به زودی سرزمین جدیدی در تپه های آهن و اره پور ساختند. پس از این ماجرا به این اژدهایان اشاره ای نشده است. چهارهزار سال بعد در زمانی که «بیلبو بگینز» به اره پور سفر کرده، به نظر می آید که آنان کوه های خاکستری را ترک کرده اند. (حداقل گندالف در توصیف خطرهای آنجا اشاره ای به این اژدهایان نکرده است). ممکن است که اورک هایی که پس از دورف ها در آنجا اقامت کردند این اژدهایان را به سرزمین های سرد شمالی بازگردانده باشند. اما اینها همه فقط در حد حدس باقی می ماند.

-خزندگان بلند :

نوعی اژدها که در قسمتهای شمالی سرزمین میانه یافت می شود. مهم ترین خزنده بلند «اسکاتا» از ارد-میتروم بوده است، که دورف ها و آدمیان کوه های خاکستری را شکار می کرد، و توسط فرام از اوتوئود کشته شد. با آنکه تالکین تقریباً هیچ نشانه ای از «خزندگان بلند» در متون «ارباب حلقه ها» نداده است، اما مثال هایی که از آنان می زند نشانه های زیادی به ما می دهد. اژدهایان تالکین موجوداتی مارمانند هستند و بیشتر به ماری بالدار شباهت دارند تا شکل اژدهای معمول. در واقع شاید به طور قطع گفت که این موجودات در واقع همان WYRM هایی هستند که در داستان های ژرمنی وجود دارند و با کمی بررسی در آثار ژرمن ها می تواند به شباهت هایی بین این دو قسم موجودات توجه کرد.

- اژدهایان آتش:

قدرتمندترین در میان انواع دیگر اژدهایان، که همانطور از اسمشان پیداست، قادر به تنفس آتش بودند. گلارونگ، آنکالاگون و اسماگ همگی اژدهای آتش بودند. تنها نکته ای که به طور واضح به این اژدهایان اشاره کرده است از کتاب سیلماریلیون (در باب بازگشت نولدور) است: «گلارونگ، اولین «اورولوکی»، اژدهایان آتش، هنگام شب از دوراژه های انگ باند بیرون می آمد.»

اسماگ، آخرین اژدهای قدرتمند، توسط بارد در اواخر دوره سوم کشته شد. مطمئناً که او آخرین اژدهای آتش نبوده است، چرا که گندالف کمی پیش از جنگ حلقه به وجود اژدهایانی که آتش تنفس می کردند اشاره کرده است، چیزی حدود هشتاد سال پس از مرگ اسماگ. تالکین عقیده دارد که ممکن است عده ای از این اژدهایان تا دوره ما باقی مانده باشند.

چهار اژدهای معروف سرزمین میانه :

آنکالاگون سیاه: بزرگ ترین اژدهای پرنده که در آخرین دفاع آنگبان در جریان جنگ خشم، در پایان دوره ی نخست شرکت داشت. پس از نبرد طولانی و وحشتناک در هوا، آنکالاگون به دست اثارنیل کشته شد و سقوطش، کوهستان تانگورودیم را از بین برد.

گلارونگ طلایی: اولین اژدهایی که دیده شد و در بیشتر دوره ی اول، بله ریاند را تمام و کمال غارت کرد. در داگور براگولاخ و نیرنات آرتوئود یاد چنگید و بعدها شکست نیروهای نارگوت روند را هدایت کرد. از شمال گذشت تا به آدمیان بره تیل حمله کند که توسط تورین تورامبار غافل گیر شده و کشته شد.

اسکاتای ثعبان: در دوره ی سوم، زمین های بایر شمال سرزمین میانه به حضور اژدهایان به ویژه نوعی که به نام سرد-دم معروف بود، آلوده شد. اسکاتا یکی از آنان بود. هیولایی که طلای دورف هایی را که در کوهستان خاکستری زندگی می کردند به غارت برد ولی توسط فرم، از توتوئود کشته شد.

اسماگ طلایی: یکی دیگر از اژدهایان زمین های بایر شمالی، اسماگ بود که با شهرت تمام، در سال ۲۷۷۰ دوره ی سوم در اوهپور فرود آمد و دورف ها را به بیابان راند. پس از غارت تنها کوه، اژدها بیش از صد و هفتاد سال همان جا ماند. وقتی تورین سپریلوطه برگشت تا بر پادشاهی پدر بزرگش ادعا کند، زنجیره ی وقایعی که رخ داد به هدف قرار گرفتن اسماگ و کشته شدنش به دست پارد کمان دار از اگاروت منجر شد.

مقاله ای از شامین حسنی



این موضوع صحبت های چند روزه ی هالداد با ماسوفال و سایر مردان بود. هیر گون او را از افکارش بیرون کشید: تو که از من انتظار نداری مردم خود را ترک گویم و در کنار شما بمانم؟ خاتمه من پشت سر است. به انتخاب خود قرار بود شما را راهنمایی کنم و از اسرار و اشرار این دنیا آگاهتان کنم.

– تو ما را مدیون خود کردی هیر گون، اما این خواسته من نیست.

با تیره تر شدن هوا مردم به چادرهایشان می رفتند و سر و صداها فروکش می کرد. هالداد صدایش را پایین برد و قبل از این که هیر گون چیزی بپرسد ادامه داد: البته که ما نیاز داریم روی پای خود بایستیم و دیر یا زود باید به مردم دست ببیندیم؛ اما اکنون کاری هست که فقط تو از پس آن بر میایی. می خواهم جلوتر از ما بنازی و در پاپ این که ما در زمین های پیش رو ساکن شویم پا کاراتیر رای زنی.

فریاد بلند حالت از پشت چادر شنیده شد. و سپس گرما و نور آتشی که شعله کشان گر می گرفت. پس از تلاش های بسیار توانسته بود آتشی را به تنهایی روشن کند. سایه ای از پشت چادر دیده می شد که از روی شعله نا می پرید. هیر گون چشم از آتش گرفت و به هالداد چشم دوخت: هالدار پسر باهوشی است. زبان ما را خوب یاد میگیرد. خود تو هم می توانی کمابیش به زبان ما سخن گویی. فکر نمیکنم مشکلی در ارتباط برقرار کردن با الف ها داشته باشی همانطور که اکنون مشکلی نمیبینم. پس چرا از من کمک می خواهی؟

هالداد پاسخ داد: خاطره دفعه ی پیش هنوز جلوی چشمانم در جریان است، مردم بیگانه ای که از راه سفر رسیدند و الف هایی که وحشت زده گریختند. هرچند زبان الف ها را بلد باشیم اما شاهزاده ای چون کاراتیر وقتی به سخنان ما بیگانگان ژنده پوش نخواهد گذاشت. هیر گون به تلخی گفت: فتاور شاه نیست.

چهره در هم کشید و ادامه داد: فرور آن ها پهبان اجازه نمی دهد درخواست مرا اجابت کنند. اما اگر با بیگانگان روپرو شوند شاید از روی ترحم نرم خو تر و گشاده دست تر شوند.

گرچه این طعمه هالداد را خوش نیامد اما آهنگر توانست مزه تلخ حقیقت را بچشد: حتی با دوست. اما من باید اینجا باشم. به راستی چه کسی می تواند همراهیت کند... و به فکر فرو رفت. باید کسی را همراه الف به سمت کاراتیر می فرستاد. در همان حال هالدار به داخل چادر پرید. هالداد گفت: پسر ما!

هیر گون حیران پرسید: هالدار؟ تو مطمئنی؟

هالداد بی توجه به الف رو به هالدار پرسید: پسر ما! دوست داری با هیر گون مسافتی را از پدر دور بشی و به دیدار الف ها بروی؟ هالدار که جا خورده بود، نمی حاکی از اشتیاق و هیجان و نمی اضطراب پرسید: و این سفر را بازگشتی خواهد بود؟هالداد پاسخ داد: حتما فقط به دیدار خویشاوندان هیر گون می روی و سپس به نزد من بازمی گردی. اگر تو ثرومی مچور می شوم حالت را بفرستم.

هالدار شتابزده گفت: حالت، محال است قبول کنی! خیالم آسوده شده. بلامس یعنی خیلی می خواهم بروم و الف ها را ببینم.سولی حیف که زبانشان را هنوز کامل نمی دانم.

پدر لبخندی زد و به الف رو کرد: این هم از همراه ات. آسوده برو و شتاب کن اما قبل از رفتن به فرزندانتم راه دفاع از خود را آموزش بده. شیوه استفاده از سلاح را. دخترم شکار را خیلی دوست دارد. امیدوار دستم در آینده شکارچی قابلی شود. و پسرم. پس از من او باید مواظب خواهرش باشد. پس باید مشق جنگ کند آن گره که شایسته یک هالادین است.

هیر گون با رضایتمندی تایید کرد: بله. به آنان زبان و حکمت می آموزم. چیزی که در وقت نیاز پیش از شمشیر برنگی دارد. نسیم خنکی از شرق می وزید. گویی بیهی از کوهستان سرازیر می شد و به صورت هایشان برخورد می کرد. هوا به تیرگی می گرایید اما روشن بود و با این حال حالت آتشی درست کرده بود. پس از آن که برادرش به داخل چادر شتافت در فکر شکار بود و کم کمک گوشت های گوزن آخشته به نمک را روی آتش قرار می داد. گوشت شکار بی صبرانه منتظر طایح دوباره خورشید بود تا با الف به شکار رود. هالدار با صورتی خندان از چادر بیرون آمد و سپس هیر گون پشت سر او قرار گرفت. قضیه را از برادر شنید که قرار بود به عنوان نماینده آن ها با هیر گون برای رایزنی پیش الف ها برود. اما هیچ چیز به اندازه دیدن الف ها برای هالدار جذاب نبود.

هیر گون کنار آتش نشست: بنشین حالت. کار ما نیاز به نور دارد. این را بگیر و به دقت واری کن. و به پشت سرش دست برد و کمان را برداشت. حالت خود را آماده مواجهه با پار سنگینی کرد اما وقتی کمان را به دست گرفت از وزن آن شگفت زده شد. هم وزن دهنه خوردش بود. چند پار آن را این دست و آن دست کرد. کمی از قه خوردش کوتاه تر بود. زه محکمی داشت و به نظرش وقتی به آن دست می زد دوست نداشت دست را از آن بردارد. اما زبیا تر از چسب زده خود کمان بود. محمی دلنشین از چوب پا حکاکی های ظریفی بر روی آن که با کف دست لمس می کرد و احساس دلنشینی داشت. در نظرش دهنه خوردش چقدر زرد و پادقواره می نمود.

اشتیاقی در دلش شعله کشید تا زه را بکشد و دست به آن برد. ناشیانه در تنگلا بود اما زه مقاومت می کرد و حالت توانست حتی ذره ای آن را خم کند. هیر گون سرانجام پس از مشاهده تنگلا دهنه به حرف آمد: کمان از چسب چوب درختان خودمان است. الف های سیز پهنر از در تنگلا می توانند چوب درخت را پراشند و معنی وار کمانی از آن در پیاورند. نقطه وسط کمان جایی است که باید تیر را قرار دنی و زه را بکشی. اگر زه آفتاب محکم نباشد تیر قبل از رسیدن به هدف به زمین می افتد. باید زه را به اندازه طول دست بکشی و من حتم طارم از پس آن برمیایی.

و حالت سعی کرد به خاطر بسپارد. اما حتی نمیتوانست ذره ای زه را چاپچا کند. الف کمان را گرفت و طرز صحیح نگه داشتن آن را نشان داد. با یک دست کمان را عمودی جلوی خود گرفته بود و با دست دیگر زه را کشید و در نظر حالت زه در دستان الف چقدر نرم و منعطف است. دستان توانای هیر گون زه را کشیدند تا کز تیزی از کمان برخوردارست و کمی خم شد. هیر گون زه را رها کرد و به چشم پرهم زدنی، زه در جای خود قرار داشت.

اوقات سفر برای حالت دیگر حسسه ککنده نبود و اغلب در کنار هیر گون قدم بر می داشت و از او درباره شکار حیوانات مختلف می پرسید. شاید هیچ ترین روزهای حشرش را تجربه می کرد. با اولین شعاع های نور در شرق چادر ها برچیده می شدند و گروه حرکت می کرد. روزها را با تمرین شکار با الف می گذراند. هیر گون در دامنه کوهستان، بین درختان و در تپه ماهور ها چیزی را به جای طعمه شکار جا می زد و حالت وظیفه داشت از چند قدمی آن را با تیر بزند. روز اول حتی به هدف نمی رسید و وقتی شب از راه می رسید بازوانش آزرده بودند. شب هنگام آموزش اسرار شکار بود. این که شکار در شب کار خطرناک و نامعقولی است. در آن شب ها دانست که ترس از شکار نباید مثلریش کند بلکه همیشه باید شکار از او پرسند. نزدیک شدن به شکار آن را فراری می دند.

هیر گون به او نحوه صحیح نشانادن تیر بر زه را آموخت و بالاخره در روز سوم تیر به هدف علامت گذاری شده بین درختان برخورد کرد. الف خشمرد می نمود و اجازه داد خانای روز چهارم به عهده حالت باشد. اما شوق و شغف حالت وقتی کامل شد که شکار را نقش بر زمین دید. البته هیر گون هم کمکش کرده بود و آن گاه شادمان به سمت پدر دوید.

هالدار تا می توانست از حضور پدر قبل از ترک گروه استفاده می کرد. پدر به او فهماند که به عنوان نماینده قومش به جانب الف ها می رود و باید نهایت احترام را با آن ها داشته باشد. باید به مانند یک هالادین واقعی قدم بردارد. صاف بایستد و موقع صحبت به جایی جز چشم سخن گو نگاه نکند. به او گفت که رفتارش بیش از گذارش برای آن ها کارساز خواهد بود. و هالدار تلاش می کرد از همین حالا به سخنان پدرش عمل کند. عصر ها را به جای شنیدن داستان ها و افسانه های الدار، زبان و حکمت از الف فرا می گرفت. بزودی سخن گفتن به زبان الدار را دریافت اما هنوز در نوشتن لنگه می زد. دو شب بعد را پدرش با هیر گون و سایر مردان سپری می کرد. اکنون دیگر می دانست موضوع بحث چیست و حتی به او اجازه شرکت در جلسه داده شد. اما ترجیح داد با خواهرش باشد. در حالیکه مشتاقانه به حالت از زبان و حکمت الدار می گفت. در جواب چیز های نامفهومی از اسرار شب دریافت می کرد. اما خوشحال بود. چون برق رضایت و خرسندی را در چشمان حالت می دید. از زمان حمله اور که، حالت با چهره ای گرفته و بی تفاوت به اطرافش می گذراند اما اکنون گویا ترس و خاطره شر از چهره اش رخت بر بسته بود. صدای خنده هایشان آن شب از ترق تروق شعله های زیاده دار آتش پیشی گرفت و دست در دست هم به رویایی شیرین فرو رفتند و در سوز شب احساس گرما می کردند. اما دلپاش آتش نبود.

نن فیکشنی از ناظر تور



هفتم هر ماه منتظر ما باشید .
کاری از وب سایت آردا

